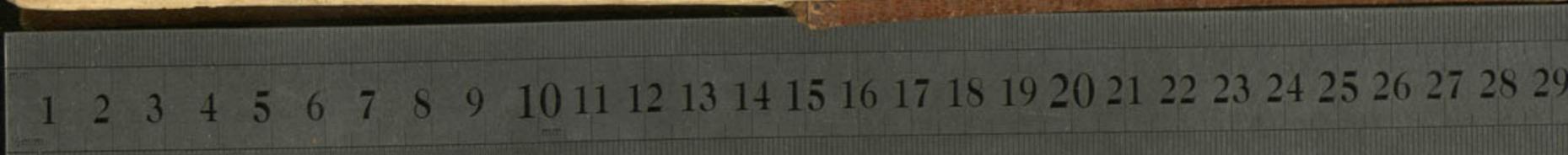




Handwritten Persian text in the top right corner of the right page, including the name 'میرزا محمد علی' (Mirza Muhammad Ali).



خطی - فهرست
۳۵





مجمع
المنهاج

بسم الله الرحمن الرحيم

و بیهوشین

الحمد لله الذي علم عيسى وهدى الى الاسلام ويزرعنا عن طبعات الانعام و
و السلام على سيدنا محمد خير الانام وواله الاكرام و صحابه العظام و سكرى زياد
از آنچه که در تحریر و تفسیر کتب و دانش و هوش از آنچه صافی را از سب که
چندین مصنوعات که با کون بد و حرف کاف و نون پذیرد و ابواب
و بلاغت بر تفسیر و انشور ان سخن بس مخلص افضل غیبت که در و
و حیاتی از حساب و فهم و خبر و غایب و عقل و فوسک از چهار ان
اعرف نماید شرف و علم ساسی و شمس و ساسی ان شمسوار

هـ

فاتحین هر که در ستم بر ایشان و غیر ایشان عالم علوی است و خاک را
بمانوش سر چه چشم سران جهان غلبت اللهم علیهم و علی اولئهم
و سلمنا شیراد امانا ابد لا یجوز من یسیر ادره فایرین سقا و طابع
رساله شرف الی الله الصمد نظام الامم احمد ان من صانع الهیه بقر است
و الام حسن الله علیه و علیها و غیره لیس از سبها طابع را در عنوان
و اعاب سب غیبی در سحر و جادو باشد اگر فواید در خاطر خطور کند
حما حسن ان علم بقر هم در چند نوشته ابد و بطریق باطن باشد بر سبها
متحدین و متاخرین تا اینکه در تاریخ و این است خبر از ان سید
این نامه که در باد در سب و در سال غیبی غمزه از سب و فوسقین
گشت و ان خویش از تو به فعل آمد و در صنایع و بدایع جزو حدیث
مستی بجمع بصنیع بدست و فصول سال چهار فصل سمت نظام است

از درون و خواش خاطر صورت تمام است تمام پذیرش که نه علی و
شعر گشت در آینه زین بخار چاره فصل اندر دو چاره چهار که یکی کافیه
کنید باید بی قیاس است در پاره برابر بلاغت و هماهنگی صاحب
و هوید است که علم مدح خاصه عرب است و صاحب علم در این تابع و پرورنده
در این رساله فرخنده یافته در اشعار استله زبان فارسی نموده شود لاجرم
عنان ادهم شکر خلام خاصه را از و ادب معطوف است و چون
یکبارگی گذشتن از آن نیز نقصان کتاب بودند اجتهاد من بزرگ آفتاب
بعضی است قرآن مجید و احادیث فصل المخلوقات علیه اهل الهیات
و شعری چیده از بطن هر قریب انعم بودند نموده است غم از سخن بیان
گفته رس و بزرگان بیخاستن است که اگر بر خطا و سهوی و خطا شود
نظر اصلاح در دفع مزار و برکات که گفته حکم خدا ماصفا و دعای

در کوزه بر او ان شروع در آیه و قرآن الی یوفی و الیه المآب
درست حصول **فصول** در تقسیم کلام **فصل** در بیان بدایع لفظی **فصل** در
در بیان معنوی **فصل** در سرفرازی **فصل** در بیان لفظی از الفاظ
در بیان مناسبت دارد در خطا و در طبع و مخفی و پوشیده نماید که
اول کسیکه بر زبان فارسی شعر گفت بهرام گور بوده است که پیش از
او روزی شعر گفته بود و در پیشه در آمده شری سکه کن است از عادت
خوشدلی و در دلی از زبانش بر آمد **مصراع** نم آن سبب دان و نم آن
دلارام جنگی همیشه در کتاب بودی سخن که از زبان بهرام صادر
جواب مناسب دادی بهرام رو با و کرد دلارام فی البدیهه **مصراع**
نام بهرام ز او پرست بوجه و بعضی نقل میکنند که امیر تقی
صفار از پسری خود رسال بود که از رو غیبی با سخن چنانچه مثال است

در امیر شاهی مشغول پس جز چند است هفت جز در کواشاده یکی پز
 مانده امیر زاد و با بوسکت و بعد از زمانی آن جز غلطان شد
 و اصل کوکر دید امیر زاده را از بسکه بخت شادمان روی داده از پز
 بر آمد غلطان غلطان همی رود لب کوکر **بیرتوب** را این کلام کلام
 و باند های پز آن آورد که این را چه پاکت گفتند از جنس شعر است
 به قطع و بخش آن مشغول شدند و مصرع مکرور از بحر هزج باشند و
 مصرع دیگر برابر آن منضم ساخته و بی دیگر هم بر آنش بر آن افزود
 و پیش نام کردند و بعد از مرولام با برناست با باغی نامیده تا آنکه
 رفته رفته فضلا نظرات نمودند و انواع و اقسام شعر پیدا آوردند
اعلم بصواب و هو جسی و نعم الوکیل و نعم المولى و نعم النصیر **فصل اول**
 در تقسیم کلام بدانکه کلام منظوم است یا مشور مشور قسم است **بجمله**

و عاشر **محرک** است وزن بحر دارد و قافیه ندارد و سجع آن است
 و قافیه دارد و وزن ندارد و **محرک** هر چه این صفت عاشر است یعنی هر وزن
 دارد و قافیه و قافیه پوزن بحر است چنانکه وزن قافیه بحر است کلام
 منظوم **دهم** عمل قصیده **تسب** و **طیبه** و **رباعی** و **مثنوی** و **مثنوی**
 و **مسمط** و **متراد** همان بر صبح و **مسمط** و **متراد** در مدح لفظی مکرر شود **و**
الذکر در لغت است و پیش است حدیث با زمان و در اصطلاح است
 چندی است متحد در وزن و قافیه و پیش اول آن **عصرت** و **مصرع**
 گویند هر چه مصرع آن قافیه دارد باشد و الا آن این را مطلع خوانند و
 مشروط است که متجاوز از سه آرد پیش نباشد اگر چه بعضی از شعرا سلف
 زیاده از سه آرد پیش هم گفته اند اما الا آن طریق غیر مستحب است
 و اگر شی است عمل را با زیاده است متحر کرده اند و هر شعریکه بر آن

زیاده باشد از اقصیه گویند و در عرفانها در جمال محبوب و وصف
 حال محب و صفه احوال عشق و محبت این خرم و دلمور رحمة الله علیه فرماید
غزل جان من از عشق چنان شده ام ، که ز غمخوار کی بجایان شده ام
 که تو همان کوشی خود را ، از اجل یک شبه ضامن شده ام
 پندت ای نخل لاکي شوم ، مسکه خود پند مردمان شده ام
 کوه در دم ترا کنه چه نسیم ، که اگر بردت گران شده ام
 غار مسکه خسر دم آفر ، که غلام تو را یگان شده ام
 بر شمع جان بر لب آید ناله زار آور ، **بصفا** تا که امی باد تو زبان خنجا بیاورد
 حسن ز موم سوس و ناله بدین لک ، در چشم دیننده باشد ناله زار آور
 آرزوی من آید بوی که معرود زار ، در حق رو غیر زان که به پسا آور
 شب نمی توبه کنم از چشم زجر زار ، با بدام دور می بار آور

صد کله دارم و بی چشم باشم آن روز **بصفا** ، کیت کانت نامم کجا آور
 غمزه توبه در پیش ز اید صد ساله ، موی پشای که قه پیش حمار آور
 زین لخم کالم کلم بر سله کید ، خسر و فرمان دل برود همین آور
 خواهم به سیر سپهر رویی با سنش ، **بصفا** لیک نهی چشمش منم این
 پسانه بد و تقوی باطل شد از پیش ، فقه است که که که پند سیرش
 دل رفت روز نشاند کردی خبر ناید ، ای زان سره چو در لطف عیشش
 ای صابره ز زبان جنتش بند کشا ، که بخیه نفس کرد اندام بازش
 گویند سادمان زخمی چو غمزه او ، من شستی که دارم کلمین زیم برش
 طاق نذر دایره از نازکی نفس را ، از بادند کند بر برگ با سنش
 باری شمع راندن نسا عیش به منم ، خیزی قیبه جو بلایش
 خسر و یک نظاره دل را بسا دواوی ، که جان بگارت آمد بار و کیشش

و گاه باشد که عمل مثل بود بر نکر است دیگر مثل اصطلاحات صفت
 خمر و خمار و گاه خطاب محبوب و گاه غیر محبوب گاه بر شایسته محله چاک
 کردن جان برود با هوای کم کبر در جهانم بود کنه سرانی کم کبر
 این دل سوخته در گوشه محبت جوید که باغی ز دم برک فلفله کم کبر
 زیدن خدمت زدن لاجرم است که غازی نغمه رسم زانی کم کبر
 کردن مرده من زنگ از توبه باشد در دخم پست است صفا کم کبر
 که عشاق تو من گشته سوختم توبه در صف کجکلمان زنده قبا کم کبر
 زاهد از سوی مهر در شک نیست با بد شام تو شادیم جان کم کبر
 سخن هست در شام در مقطع غزل باید اگر چه معتقدین این را کم جان کرده
 لا تصحح الین شیخ عمر برادر رحمة الله علیه معروف است **الفصل**
 در لغت معرط است و در اصطلاح مانند غزل است که آنکه در این طالع

که زیاده بر دراز و پست باشد و این گاه در صبح و دوم باشد و گاه در عصر
 و امور دیگر چنانچه است با عهد انواع جلی گوید و از صفت آب جلال مشعشع
 و از آنجا بحد شمال میکند **فصل** ای سوی بالا چو آتش سوزنی جوان
 خاک صغی در درنگ با درختی دریا چون کنی پویه باشد بار با تو همچنان
 چون بری محله باشد برق با تو هم کاس از جیل بنیان شور در سایه پر پشته
 در هنر جولان کنر در گوشه چشم و با بگردد از هوا پرنشسته دل
 و بر بود که از زمین سوختن است بیج نسبتی از سرها با صفا آسمان
 جزئی داری همانا یاد عای مستجاب هر زمان کردند زیر کام نو در یاد
 چون دل جانم ز بهر یاری آرام باشد کبک قاری بده آوازی که آواز نام
 شد شب در روزم چو عمر کس در پرتو باد لبان چون مل او معر مشد رخسار
 بی صانع چون صفا چشم مرشد بر کلا هشت چشم هشت چشم عمرش بگردد

نام بر آنکه است این سخن بگوشید
 شادمانی طویل مصلحت
 طبع کام و دست جام و در دست
 رکنی دلد در ارزنک و فونجی و جیح
 سپنا دارد پر از صفت و شیخ و جیح و با
 ناکشیده غم بودین از آینه پشت کوز
 ناچسبده می بود پیوسته آنست صیقل
 شخص از نه روی چون چهره و جور عا
 شد چو ترازو کل از پرده کنان از با
 بر شال بر نه مور است سنگ اوراد بان
 بچویش خصم و مور است طبع اوراد
 صافی که رنگاه طبع مثل و نظایف
 سال و مه باشد و بی فروغی سعدی
 روزه حله برین چشمه ما معین
 نازد مکت تار و دانه در جوش
 صد دلار ساخته در جوش او یک بول
 صد حسام اشه در مجلس او یک خطا
 درستان با صحن را در خون و کوز
 دست در انعم و لذت حسن الباق
 دشمنان جاسدن را در خلا و کوز
 سولت ما کجیم و شدت العاص
 مورد یک و در ویم چه خوش اوز
 مورد یک و در ویم چه خوش اوز

از برای طبع ز در چکان بسه رجا
 کره ماران دار و اهره نازد ان
 بر سر پلان را ز نامونک بران
 بر کاش چو بنامند در محشر گتاب
 بکجو امانش چو بر نکلند در موی
 از عاقبت باشد از آینه مس
 در عاقبت باشد این فانی غم لاهوت
 از بر آرزو سر را بنده ایم چه
 نکل و اهره خا و بجز جمل کن بر
 در مصالح روشن بیم صافی از با
 خیمه بحث ترا قوس طرح ما خطا
 حاصد چشم نباشد در در صیقل
 این یک چون خطا از در لای صیقل
 وین یک چه صبا نهنیت بر کس
 از زهر نهنیت لو کوزت استمان
 در ریش طغر نور در در خطا
 در ریش طغر نور در در خطا
 نماند از ریش طغر نور در خطا
 دشمن تو دار و از آینه سبب شکر چرخ
 دشمن تو دار و از آینه سبب شکر چرخ

کشته ام اورب بر کوه مرد
 چشم چرخ نالنده بر دوش چرخ کوش
 در لوب با سحر قهر تو تهور ادا با
 چرخ قفس کرده ام از کوه است
 ناز عالم کرده ام هر کس را
 از عوالم لطیف و در خفا
 با خصم ترا از زده و در دو
 کشته ام در نیم و چشم چرخ معلوم است
 سینه اعدا تو شمع حوادث است
 بر من سار در دم از نام جو کرم با
 مصرع پایه که مراد مصلحت است بعضی بر آمد مصلحت همان است اولی است

پشت چرخ خنجر بگردان زین فرج
 کوه با پایت تو او را مقام
 چرخ حرب کردی من از پست
 افرو دیدان بسج و نظرم کوه
 از نا ایست از صفهای پیچ
 تا می خرد منون و در دو
 در چون بخار چرخ بسیم
 بگرد حصار تو بر طلب راه رفت
 کج باش در سج گاه شاد باش داد
 در لوب کوه در صحنه چرخ است

این است چرخ شامو ابر که در صلب
قصبه بار با صبر بر اجاب کوه کل
 آب کوشش از قید عرش اوله
 ششم باغ جمال از مفاصل
 بر عجل عمار معرول بصر نامه
 آلت است سلطان در بار
 نشسته از فرزند از آبی از کوه
 بچو صخره و نخلس سکو کوه کل
 در شب این عمل خواند بر بر بلند
 عرق ششم بگلشن را کوه کل
 ای ذات چرخ و صفا سوره در کل
 سبک راه عمل از بار کل
 دعای سید عیارت از ان است نه فلان باشد تو باشد در قصیده
 لازم داشته اند و زده صحرای عین مراد چاکه از پاره
 زیاده میگویند همای علم نهایت تحفه قصه را صد است معروده
تشیب تشب است از کلام بده صف مشون شرح حال

کشته ام
 چشم
 در لوب
 چرخ
 ناز
 از عوالم
 با خصم
 کشته ام
 سینه
 بر من
 کشته ام
 مصرع

پشت
 کوه
 چرخ
 افرو
 از نا
 تا می
 در چون
 بگرد
 کج
 در لوب
 در صحنه

در عشق دور استمال باشد در صفت چرخ کند و بر حال را شرح دهد و خلاصه
 در وصف عشق و چرخ و کوه و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله
 کلید است و روز و شب و آن بند با معصوم و آراست خلد است
 پستانه و ایضا قصیده باشد با معصوم و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله
 و آن در قسم است و هر قصیده شکر باشد بر پات تبت نام است که از
 شکر است و در هر قسمی که در آن است از کوبش بحد معصوم و
 مناسب چرخ در شل معلوم شود و هر قصیده در او شکر بود و در معصوم
 در قصیده در است عار باشد چنانچه از ابتدا در معصوم شروع است
 آن را بگردانند مثل شکر است که از هر دو کوه چرخ **عنه**
 ماه من روز و میان شکر است دار **عنه** آن را در معصوم
 لب الهه آن بر شکر و کرم است **عنه** آن را در معصوم

خصه که بر لبش کشند ز کوه چرخ **عنه** کان پر در لب چشمه حیوان دارد
 جان من که ز کوه من بکوه نمی بندد **عنه** قبح اب چشم و دل پزان دارد
 تو بر آن چو من عاشق و کوه چرخ **عنه** هم قصه نصاف بر لبش کان دارد
 از لب خوشم کرم شوی چرخ **عنه** هر چه نماند بزدان دارد
طیغی در پای است

زان لب غیر زنج کل بر بنام **عنه** صد کوزه و ناله بر دل غیر بنام
 از لبک لب سا چشم لب است **عنه** ناله چهل بر آن لب سا بنام
 خود از بر است ز کوه از بر لب **عنه** چو کوه رسد دست دیگر بنام
 در بر کوفه مد چون چرخ است **عنه** و آن لب چشم زره که کوه بنام
 بر لب کوهی ز کوه کوه پای **عنه** بر آستان شای مطرف بنام
مطرف بنام در روز هر روز

که مستور در قیامه و در آن مطلع نماند زیرا که اسطیع باشد تا در حال زوال اگر
 تنها در آن روز در وقت قصیده است و اگر کم از آن باشد غل غل است ^{در وقت غل غل}
قطعه خواجده انخدا بار میداد ، که بر نغمه خورشید رخ رویان
 من نه سهرابم و دلی با من ، رستی نمکین نه بهمن
 خرد ز آل را بر پریدم ، عالم را چه حلیت و چه فن
 کشت افویا بده روی ، که بدست آور ز می هوسن
 با دونه چون دم بساوشان ، سرخ نه تره چون چه پرن
^{مستور در قیامه} ورنه روزی نمود با کس
^{مستور در قیامه} پشم خضاک با کمان چرم
^{مستور در قیامه} مایه مطلع و وضو کرد با بهر نفس
 پیش آورد شکر تاب چه چون ، خوش آورد دم میان بر مرصع اگر

مستور در قیامه
 مستور در قیامه
 مستور در قیامه

الکلیه

انحراف از میان زمین که در رخ ، که بر شتاب با طبع در عصر بر ابر
 چون دهن بود مراد از او که بر شتاب ، چون میان بود مراد از او که بر شتاب

ابن خلدون

مطهر میکت خرد و در آن کج سخن ، علم بود سخن سر نغمه سکون بود
 زانکه این علم است از دفتر نام برده ، دان نه اول است که از دفتر بود
 بخشش گنم هم از هر همنی کاظم ، هر که را پنجه زرد نه در آن روز
 نظم را که دم سه دفتر که بجز راهی ، علم بود سخن سر نغمه سکون بود
 فرق میگویم میان هر که تحول دور ، او در انصاف آن که هر که بود
 نظم را که تصور کن نفس خود تمام ، که در میان سماع و صورت صبا که بود
 که کس به زبدم نظمی فروغ راهی ، نه می شتابان نه بلوط ابر
 در کده عطراست آن بان هم چون در سو ، چون سخن بود هم معنی و ابر بود

پس در علم هر دو صفت صبر و شکیبایی
 نرسیدن بر این صفت و در کوشش
 نظم را صفت و سستی آن نغمه را
 مگر که را آدمی دانم در این صفت

صفت

هست در علم نه از در صفت
 هر که را این صفت در کوشش
 اولی با این صفت کار سازد
 در صفت در صفت در صفت
 در صفت در صفت در صفت
 در صفت در صفت در صفت
 در صفت در صفت در صفت

از باعی عبادت از دست
 در صفت در صفت در صفت
 آن صفت در صفت در صفت
 اشد پای تو زاری میکند
 بسیار شد بود زاری میکند
 کربل و فادری میکند
 بحر آن صفت در صفت
 با صفت در صفت در صفت
 هم در صفت در صفت
 دست در صفت در صفت
 از صفت در صفت در صفت

مانت کن فوج شود ملاحت **و** بخور موم ز پسته اراد
 شد لطف نصیب و پدید پای تو **و** عمر در بر سپین روز با حوک
المشهوری اپنا مشغول در وزن که بر می آرد آن **و** فیه دارد پرمی برقی
 حاصل علم است و این از فرج منبند **و** چشم همو شحیت از عفت در
 مشهوری مشو **الحکایت** وزن این از بحر خفایت بحر مطر شود
 برین است مشغول غفلت در این وزن است سخن الا سرد
 شمع نظمی کجوی **و** مطلع **و** فغان بهین بر خرد و دستکی رجه **و** دین
جسالات لادن خوانای کوبر **ک**
 بزرگ سرش بر از بسوی با **و** لاله در خشن در او چه چراغ
 بر دو گل پد کشیده رود **و** ناز و بهی سپیم در شه
 رنگی رسمت بطرف چمن **و** عبره کن با من و یا من

بر سر هر شخ سر آینه **و** هوش بر غصه بمانده
 صاحب بستان چو با ز پهل **و** در هوس از نهر آورد پهل
 آب روان کرده بهر گوشه **و** نوشته جان داده بهر گوشه
 کرد که بر طرف لاله زار **و** دید با عکس پلانه وار
 چکل و شکار شینه دراز **و** هر چه می دید سیمی کند باز
 میرد و میگرد بر اویش خند **و** شجه و ما شجه فرو می شکند
 بزرگ در کینه چنان بر حوش **و** کاش خشم همه عالم حوش
 دانه بکند و دانه بر نهاد **و** در عین غایت همه در نهاد
 هر چه بود بر کینه **و** زده که می برش نیست
 دام بکند و برده شخ **و** تا بر کردن او چه دروغ
 مرغان پاره بماند زار **و** کفش جو اندر بستان از بهار

باد چه کند از بر دست . بخت از غم نهر آید به دست
 دست زخم کشتن بر برادر . تا نصیحت کفایت همی
 پندخت آنکه مال سخن . هر که بگوید بتو باور کن
 پندم آنکه ز غم در کوزه . مال از دست شدت غم مخور
 پند بسم آنکه بر ز آبروی . در پند خیر ز نیاید پوری
 کوش کن ز آنکه بر سر بوی . این نصیحت به بهتر از کعبی
 مرد جهان کرم آه کرد . روزی از او پیش آرد کرد
 بر غلظت دل آنکه بچون . جنت چو بر هر چه بسازد کن
 بر سر شاهی شد و آواز کرد . در دول مردد که ساز کرد
 کف چه داد آنکه نتواند . با چه شناسد حرفت که بد
 بر صفت بینه بط کوه رسد . در شکم بوی به از کوه رسد

و...

بخت نبودت که بر آوری . در همه عمر سر زهر از آن بر جوی
 مرد پشیمان شد از زاریش . غصه و غم کشت همه شویش
 باز در آید بفسون و فریب . در هوس مال شود کشت
 کف بمرغ از زاری این در کوزه . صحبت تو به زهر از آن کوه
 مونس هم بهشت و دل آرام کن . تا ز کس از و صاف تو کام من
 تا چو دل و بجه کوه دارست . که خوریم غم نیاز دست
 مرغ سخن به در آید بر کند . کف زهر آید بر کف ساز
 تا نشیند به سر احوال . غم حلاوتی به بود حلال
 چون که شنید بر خبر مال من . در کف تو چه بود احوال
 شرط مکرده برم آید به جو . با تو خیر نیاید پسنگو
 از چه شد طالب پوی من . ز غم محبت شدت پید من

هم بود پخته بطبی شکی . در سگم کو چاک کفلیکا
 مرغ کران پخته نه افزون بود . در شمش پخته بگو چون بود
 این نه ماست نه شد باور . عقل خرد گو نه شد باور
 مال نه خفته و گزینت . غم چه خور چون که رفت
 تا نو بر بزرگ آسا جلال . غم خور در طلب مگر دال
الحکایت وزن این از سخات بجز احب مقبوض همز
 مرس است مفعول معان مومن در این وزن است **شعر العزیز**
 حکیم ضایع و لیس مجنون شیخ نظام بن کعبه و مجنون و سیا **احمد**
 در لطمه های و مردن شیخ فیض مرزا **احمد** **حکایت**
 این طرزه حکایتی است سکر . روز سر زفا مگر سکر
 برفش و همه پناه با او . در آن حشمت و ملک جاده با او

یا

مانکه بخرا به کذر کرد . بر سر خرابه سر بر کرد
 بر سر نه اشاقب پر نور . در چشم سگند آمد از هر
 پرسید که این چه شایده اهر . در کت میساید آهر
 در گوشه این مکان و لکیر . پیوده نباشد احسن پر
 خود را بندد آن چگون کور . بر از سر وقت نه شده ر
 چون باز کرد سوی او چشم . ناکه سگد رش بصد خشم
 کف است غول این لکیر . حاضر نه نشسته در این رلام
 بوجه نکرد مرا احترام . آخره سگد است نامم
 دانم منم بخت فرود . پشت همه در عالم افروز
 در بادل و شب بدم . در آن کل است زیر ایم
 بر از سر وقت با کتب برود . کف اینه نیم جو برود

ز پشت نه روز عالم نو . یک دانه گشت آدمی نو
 در آن کلب چه شمارست . هر غمی از نوصد غلاراست
 نه غول نه غلیم در این کوی . همیشه راز غلام بصدره
 از دورین چه کس من . چون شظیران پرن ریم
 حاضر تو نه کز بر سر پسته . مغرور در روز عمر خویش
 با من چه بلا بر کنی نو . بچرخنده بنده منی نو
 بنده من در حرص دارم . بر تو همه روز نشه فرزند
 کربان نه زین خون سکنده . افکنده کلاه شاهانه سر
 از بخت نخ غیر برزد . سر بر کف پا بر سر برزد
 پراز سر حال رسوخش . که در همه وقت با بوش
الحکایت در این از غلات بجز غراب مقصود مشمن است

عونی

فعول فعول فعول در این درشت شایسته در لجه حکیم در سر و سکنده
 شیخ بشوخی شیخ طاهر در با برون . جوابه که در ایام سکنده در سر و سکنده
حکایت بندهم در زین کج ایسته . همی زد پا حشر دیشه
 از آنج که در دل کج ایسته . بعراج غیر اندیشه داشت
 کزان سره غلات سر اولاد . دمی همی غلانی رفتن و بار گشت
 در این و هم بچکان صبح شام . جلوه چینه کرد بر سودا سر خام
 که چاشق هر زینها می داشت . تا نشان سوراخ گشت
 بن بر صامه نشه کرد . شب تیره چشمه نور کرد
 چو در آب ز غوطه آمد برد . ز نه دیده خود را بشه امردن
 یک آمد و کلاه برداشتش . یکبار نو بهشت خوشش
 بر آنکونه در عقد فرخ جمال . شد شب فرزند در همش

یک روز هم بر قتل سخت ، هم بر لب جو سر استم
 چو باز از نه آب سر بر گرفت ، تا شایه بر جان بر گرفت
 چو پسند همان اولین علقه ، ه آن را کم کرده کم کرده
 سلاح و سلب همچنان در کن ، ز ما زایمان چاشنگه بر قتل
 خیرت از اندیشه خام جو ، ز سر حش برک سر انجام جو
 بشرع اندر او حش این پلغ ، برون کرد ما خولیا را ز مغز
 بر گرفت آخرش رویش ، ولیکن پس از چند عذر زنی
 خردیش آن بر خولت دروغ ، ه اندیشه را بار دارد دروغ
 بنگاه کونین حیران بود ، خرد را چه بار اطران بود
 خرد گریه جرحه کرده زبونی ، ز دریا مغز که آید برون
کتابت درین این علقه است بحر معصوم مستیست فاعلاش

عقل

علقه اش علقه است درین درین است مطب موسر مولانا طلال الدین
 و مشعل بطریق شرح حریر الدین علقه در حه علیه مولانا عبد الرحمن جبر در سلطان ایوب
کتابت کرد در از انوب که دشمنان ، کرد از صحر او کوه است شهر
 دیر شهر می پنهان در صحر ، آمد از انوبی مردم بچش
 آن یکا را از برون غم درون ، وان دگر در از درون برون
 آن یکا را از زمین رود رسد ، وان دگر سو برین صفتش کمال
 کرد و لیکن همچو پیران را ، از میان کرد جابریک کنار
 کفت اگر جادو صفت مردم کنم ، جبران دارد دروغ را کم کنم
 یک نشانی بهر ناکرده ساد ، خویش را چه معلوم است باز
 اتفاقا یک کد و لغوش است ، آن کد و بهر تان پارت
 تا چو خرد را کم کند در شهر و کوی ، باز جو بهر چه نه پندان کد و

ز بزرگی آن زار را داشت خود / در پیش آفتاب جانم نمود
 آن که در احوالی از او برانگه / برش خویشتن خواب افکند
 کرد چرخ سپار شد دیگر کرد / بسته بر پارک سپهر او
 بماند بر دوزخ جزا بر کشت / که تو بر آن نماند ام در چو نش
 این منم یا تو نمید ام در / در منم آن چرخ که در دست
 در تویی این صبر کجا بگنیم / در شمار می نیایم صتم
کجاست وزن این از کلمات / خفیف مجنون متعلق است
 معانی بطن و بر این در / **بسته** صتم تا باغ ارم مولا تا به
 شیخ نظام الدین کجور **بسته** بر سر و ده **بسته** در **بسته** در **بسته** در **بسته** در
کجاست دشت در مقام بنوه / تازه روی و نارین بنه
 بود در پنج خانه مال مال / یکدو خم غنمش چو آب زلال

روز سرش داشت جانش که بشد / بر وان در بهاس کبر و به
 کرد از آن پر چه جلد بر چه / جت و بالا سر و در این نشست
 مرد و در از کند که از داد / خور لاره بشد روز نهاد
 پشم زده کشت مقدار می / آمد از ده پدید عیاری
 پیش زایش گرفت کاجی / بگذر خورشید نوره را خاور
 اگر کسی بر سی چه دار بر بار / و ندرین شهر با که دار کار
 کف با کس بشد کارم می / روشن از ده خبر اضطر ارم
 بارم غنمت دمی گو شم / کش رس نام بشد و لغو شم
 کف بشد بار جیش که من / بر دم سوز ده پله غن
 تا همین جا بهاس بشارم / تو به من بشد روز ارم
 زن فرجبت و با جویس کشد / چنگا هر پیش مرد نهاد

مرد یک جنگ با دنان بیدر . غموش بر امتحان بچشد
 داد در دست زان در کف . نه چنگ در کشت بیم راه
 زد و کشت و جنگ و بکمر . داد چاه را بست در ک
 چهره ترش نکند شده . دست بپوش بند هسته
 کرد پروان با سر شوارش . بست کلاه نشو در بارش
 زن چو پشم بر برف . شواشت دست خویش
 راه که شود و جنگ می . جنگ روغن بکاش ره بحر
 بضر در کعبه اش در داد . نام و نمس را بگو شده نهاد
 کز روغن غموش بوی . و او عصمتش نیالودی
 بکنست جنگ چنگ جنگ . کار در بر طرف کوهی کشید
انگیزت حضرت حکیم بودی شیخ . هر صانع چو مویز بود بر نام . در آن .

عربی

بحر جرح محمرف سد . عیال عیال فحولان در بان درک . حشر
 شیخ نظر عشقه امیر خرد . ایجا مولود بر جگر . حشده و حشده . سلمان و جی
کجا یکا غیب . زرد نمون . بر او چله از هر کوه . نمون
 در اعتر و خرد در داده . بر باد . ز راه و لالت . خا بر بصر داد
 ز با کوه صحرا طره کاری . ای . بی مهوده . جربت عیال
 در لب زان سوز تو از . لبش . در از تب . نایت . پسر
 از این پس بر لعل خویش . ای . کبر از حسن . بار و بکر . آرام
 در لب بر سر غم و دلال . ای . کرفتن کام . دل از و حال
 چو نمون شده . این . در کوش . بچو شده . و چه . کشت . از بان . حشر
 از نمان . معاد . این . اش . ای . با شوب . این . از . کشم
 تلب این نمون . ای . ای . زین . مع . دل . داده . ای . کشت

سوز کرد در دلم یک ره برآه • جورش جو شربت در حوض
آنجایت وزن این پنجگانه • مخمور منقطع که سر است
 فعلان مطلق و بر این وزن کم ممشو واقع شده که اگر خبر رود به طور دیگر
 دانست که مفعول است • از موالید که در جمله است • **سجایت**
 محکم زاده زخمت جو • میخربد بظرفه برآه
 بگره قدمی بر می داشت • به بحر عسلی می افراشت
 عارضه پشت در تا در بر • دلش از نور حقیقت نرسد
 گفت از ناله جوان بدو • نپند خنده پران بشنو
 این روشنی چشمش در • بازکش زیم روشن خورشیدی
 طبع اول سخن پر شفت • بانگ برداشت بناد و کوفت
 کار کفشت را تو بوج ماری • می شناسد که کیم گفت از می

از ف

اولت بوی با فطره آب • در از آنش بوی بوی بوی
 از شکم تا بکنار آمده • از لب بول در بار آمده
 اخوت خفته افاده بسا • کرد پنهان به بیابان معانی
 بر تو این پرده فرض از بر • چشم بسته کنان کم گوز
 در میانی در سر از خوشی آ • روز و شب که رو برین آ
 منت از ناله ارگ کوهر • همه شکسته شکم از کین
 که بخودت شناسا در • لب کشادم بشا که کز
 از مرغ این فراموش کن • در حشمت کج کیمش کن

فصل پنجم

در صانع لفظ سخن بجان دگر کین • و در کور سخن از کیمش کن
 با کلام سخن با موعظه • و اسرار کلام • و موعظه و موعظه

الاصحاح

ابراهیم شریف صفت مرصع در صومعه و جوی آب و حسن ابراهیم
 بگرد و نه لاله ابتدا از آن بگویم و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 جوهر است در صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 نایب و در صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 در صومعه ان لاله در صومعه و ان لاله در صومعه و ان لاله در صومعه
 مثال در صومعه فصل المخلوقات علیه السلام الحمد لله رب العالمین
 و در صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 این شریف و در صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 شد باغ پر از شریف و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 شد باغ پر از شریف و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 صنوبر در صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 و در صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه

از کوه

از منوره به تو نجوم حسام . در صومعه به تو نجوم حسام
 دست است قدر نور نعم . است است صدر نور حسام
 حضرت تو منور دولت . حضرت تو منور دولت
 نیر به پیش ضامیر تو نجوم . خیره پیش شامیر تو نجوم
 در کرامت ترا بنوده نظر . در کرامت ترا بنوده نظر
 در صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 تمام صومعه شمرده و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 خوش صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 صومعه صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 صومعه صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه
 صومعه صومعه و در صومعه و در صومعه و در صومعه

۲ صومعه

۲ صومعه

در وقت از بر سر شایسته **نظم** گشت و تحقیق **حقین** **علاء**
 عالم با نفع علوم **صفا** صفت است صفا کلان دارد
 بود حجت کوی حیات جاوید دارد **این صنعت را در کتاب**
الاجماع در بحث آواز گویند و مثال آن و در اصطلاح قسم است
صحیح **نواز** **صحیح** **مفرد** **صحیح** **نواز** **بعضی** **قسم** **ان** **مفرد** **نواز**
صحیح **نواز** **نواز** **صحیح** **نواز** **صحیح** **نواز** **صحیح** **نواز**
 واقع شود در وزن قافیه و در ردیف و در تکیه و در تکرار باشد
 نهان کرده یا تالیف **عیان** که بعد کرم میان
 پنجاهم از که ششم از چشم پر خمار **پنجاهم** **کشت** **کشت** **ان** **نویز**
 صد و پنجاهم **در** **کوی** **تو** **بشی** **نه** **در** **جمال** **رو**
 در ردیف **در** **سحر** **خبر** **کل** **که** **باشد** **در** **باز** **نظم** **کشت** **کشت**

صحیح **مفرد** **صحیح** **نواز** **صحیح** **نواز** **صحیح** **نواز** **صحیح** **نواز**
 مضمون باشد بحرف و در مختلف وزن و در او حرف مثال از آن محمد **کلام**
 نه **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**
 بنزد جهان حال بود در **حال** **پیش** **را** **حال** **بود** **در** **م** **کلام** **نواز**
 و کلام در این **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**
 مبین **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**
 شود هر یک **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**
 از آن **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**
نواز **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**
 در **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**
 چو **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز** **نواز**

تا در هر **نوع** **قسم** آنکه هر دو اول و دوم است از یک کلمه یعنی
 شش باشد و در صورتی که صورت آنها با هم باشد **قسم اول** آنکه لفظی
 در اول است به گونه ای که در صورت و در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
نوع بنا بر این است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 و در هر یک از آنها یک لفظ از اول است و در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 از یک کلمه باشد یعنی **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 است **نوع** هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 یکی است **نوع** اگر چه در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 توقع تو این نوع از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 همچنین است لفظی در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است

یعنی بر معنی باشند و این است که **قسم اول** آنکه از این لفظ
 یک در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 کلمات بر هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 و در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 این لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 آخر مصرع است همان لفظی است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 باشد و این قسم است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است
 چنین است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است **نوع** تا جایی که است که در هر یک از آنها یک لفظ از اول است

عاش نام اگر رخبان باشد کوشش **بها** بگله بانان سیراگر برین باشد کوشش
 دینه گنگت با صورت مریخ کوشش **بها** که خاکش اشد که در آن باشد کوشش
 تخم دروغن اولاباید باشد در بخ **بها** که خود با زیره کرمان باشد کوشش
 کنده چناید باشد تخم غش درین **بها** زره کوشش که بر آن باشد کوشش
 چون بوج زرد و لیون بر آن کوشش **بها** رشته که چی اگر بر جوان باشد کوشش
 که کجای کرم و تخم داری در آن **بها** که پاز کنده در آن باشد کوشش
 زهر وصل بود زینه چه که در آن **بها** بر آن سینه در جمعی که می ایم بر آن
 چون کج دروغن است که در آن **بها** و در در و پهل سینه خندانم
 تخم کله که در در نظر بر آن **بها** شو اگر که سپاروشن بر آن نام
 بوج چهره و صاف و جوف بوج **بها** که در صاف یا قوم که مر جاج بر آن نام
 بردن آن در بر در کلان **بها** تخم که زینه بر نظر بر آن نام

ساق و در صان خنده ماه و بر پشم **بها** بر آن میانه سحر خری بود چندان **بها**
 چشم که در آن است **بها** که اسی می که در آن در آن **بها**
 عین آن آب غوره بفرود **بها** چشم از چند زرد غوره در آن **بها**
 ارسل ز غم غلب چهره زرد **بها** و سینه ز با لود غلب ایم در **بها**
 که کرم کلید است بخوان در کل **بها** در آن تو بهر ماه که کوب آن **بها**
 ز کس سینه است تخم شمش و بر **بها** که نید طبق دارد در سیم بر آن **بها**
 در دیکه بجان زرد در دوی **بها** شش نان است دارد در کوه **بها**
 خود بر در آن تا چرخ بند **بها** بلا ایم ز غم در سخن لا جورد **بها**
 کس از دلم بر غم لطف و حال **بها** جان خدای شسته خاد **بها**
 بوج نموت چهره بوج زرد **بها** بوج نوبت به زاب **بها**
 ستم بر خلوا و بریان کوه **بها** حدس که ستم بر کنه خور **بها**

که بر قفسه می کشند نام معروفه او خواججه محمد بن محمد اما سر می راند
 خود است چنان پیش نعلت بکسر . فخرت نقاب بودین از طرف
 نوکان محمدی و در سینه طکر . زانسان صبرت پر سرش در صخر
 و از این پسته به نقاشی بر روی دست مشحون می شود از صبار اول
 اول و از صبار دوم هم صرع مانند **سرخ** چمن شد از کل صبر کتازد
 بهاریت بهار بر باد در گلزار . نهال چهره در جهان شود در صر
 بسان فخر چهره پستان بنالد زار . ارم زرد شاخ به بوستان آید
 خزان خزان چو در آید باغ به بهار . ایش پست تو شیخ در بحر مختلف
 کل صبر ک و در چهره در بوستان آید . بهار در گلزار چهره پدل خزان آید
 خواججه جمال الدین محمد سلمان و بی ایا قصه است زید بر کعبه خدایت در هر
 پست او بطریق تو شیخ پست میخورد و سوار شتر بر این پست است و از آن
 هر دو

قصه حربه کرده شود و قطعه پست میخورد و سوار از این پست صنایع از این قصه
 از هر جا حربه کرده شود از صنایع این قطعه و از صنایع ثانی قطعه دیگر صاحب شود
 بر که ام هفت پست از جمله یک به نقطه است یک به از آن چون ابراد
 این نام قصه در چای خوب طناب بود لاجرم بر این پست خصایا **سرخ**
 اگر تو قسم که کس کرده در کتب . چنگه مال ولی را خصم را دم مار
 مدغمش هم در و این در کتبش . بگو شمال عدو و وفادارش ابرار
 ایش پست تو شیخ بدستور که در شصت جمع و تقسیم **سرخ** قسم که کس کرده
 مال و را کوشش اعمرو و در در موش است مقصد و شکر و شکر متعقدان
 پست با شکل که بی نناده باشند چنگ **سرخ**
 و شجران است به طریق در ش **سرخ**
 کرده باشند و رشید و مطا ا کفته است که این بار طفلان است

اقسام صحیح سه معروض در فقه در زهد بر فقه چنانچه عبد الواسع چنانکه موصوفه را
 بر یک قافیه عایت نموده و ششم بر قافیه اصحا آورده و شاعر بر آن است
 یا صبیحی ای سحر زان سرو قد سحر کز عشق آتش تهر آتش در جبهه جلوه کند
 با کمال چشم زخم ز کرده زخم ز بر زرد ز یادین جان دگر **۱۵۱** ایتم بر لبم
 به اول فخری درک شهبال لبس تا چند بهم خبری در به او خردان کن
 هر که سواد الکن در عشق به احوال **۱۵۲** تا در این عشق شوم که به شوم
 باید به خبر شوم تا به به شوم مجتهد النون شوم در دست خود شوم
 که شمشیر شوم شوم که در جهان شوم **۱۵۳** دارم زین شوم اول شوم
 آه ز دل هر سینه او ز نار خشم چو آب که چو ز جیب او زار کنم او در عشق
 گلستان او چو گل در به پریکن **۱۵۴** در دل و عجز و شوم و علم جان شوم
 در اندر عجز شوم شوم در دهن شوم هر که میز در شوم ز تر خله در شوم او با کمال

چون بر لب کمان **۱۵۵** به با او دو دم شوم هر چه در شوم سپرم به او سپرم
 با عاشق آن درم از بس که رنج و غم خورم کجاست جاده درم کجاست دایم
 پیش صنی الزین سن **۱۵۶** آن مهره محل را پیش چشم از محل و علم چون
 صفت مثل درجه حاتم را بدل در عهد او پیدا کن در کین او پنهان حل کرده
 ز جایش قندل در با جوش سخن **۱۵۷** درج کرم را که هر برج هم با شمی
 پنج راز از او در صیقل شکر صیقل خارا شمر از این صیقل را شمر صفت بر تو
 از که کاره لمن **۱۵۸** خیزند مار را بر بنه غده گوش معده جان او فرزند
 اقبال او بران غده خلع معاصم را بر پیش نصیحت را در سحر از شمس با چند
 از جلاش در صحن **۱۵۹** از در اندیش بردش در طمع را شکر کس از او
 خد شکرش کرده با طاعت چو کس کتی بر غبت کسش در لغزان و با کس
 دایم به دست بردش پر جوان و جوان **۱۶۰** که دست بهم در زما

بر آید و لاری می جو احوال از روزی
 چو باده خور بلفین شب بمرض کل رخ
 چو جان برین چو کل بواجوبه نام چو خور
 کف خورشید بر کل تازه نه تابان
 بجز خورشید گشتی خوش بوجو سیر بر
 همه بیم و همه لاله همه رایت همه
 همه برین همه بر پاکه شدن همه عین
تذکره این صناعت چنان بود
 معرب و معجم در کلام سازد چنان
 صفت صدر و سند دستور
 می کند بخشش بر بدل درم

ملازم

شد ز روی گوشت شرح نوی
 لغت تو دعوت پری بلا
 هست در جنب بخشش تو دلیل
 دستت بر دست تو دردم
 تو گرم در هر دمی نشسته
 بنرم است در خورشیدت
 مولانا تو بر سر است
 نموده فای در این محضر
 و اصل علم فصیح است
 کشف به چه تعلق این نمودی
 که در عین چگونگی که

شد به عدل در حاکم سنین
 لغت بجه شهور و سنین
 آنچه در کعبه و معده است
 که تو نه دستیده است
 تو گرم در سخن است
 سخنم همه سخن
 آن حرف از حرف است
 که آید در کتب است
 را با به قلم از او
 که از او علم از پرسید آن

که کرد کار کرم مرد و ظهور عالم : که کرد اسامی کرم مهند و محکم
 علم و عامل عادل سوار ساعد : اسامی کرم اسلام سرد عالم
 ملک علو و عطار و علوم و عطر : سبک مع و اسد جمله و مال علم
 سرور اهل محامد پاک عمر عدو : سر ملوک و دلار کرم اصل حکم
 کلام او همه سخن صلاح در همه حال : مراد او همه عطا مال در هر دم
 دل مستعد او همه کمال و علم : دم کرم او مورد صلاح اعم
 رسوم معرکه او کرد حکم عالم : بیوم جمله او کرد کار عدل کم
 هم او همه دل او در اول معیار : هم او هم دم او در ملک را بر هم

سپاسان دجی علی بن ابی طالب

ملک کرم سرور دجی : ساک را و علا هر کرم
 ملک او موصوفه دار السلام : دار او مورد اوله

سپاس



مطیع طالع او هر کرم : حاسن در که او علم و حکم
 هم هوا در او روح ملک : هم دعا و اول در او دم
 کار او در همه عالم اصلاح : هر او در همه دلم مرهم
 ملک او حکم رسل را همه : دم او در ملک را همه دم
 رها او در کرم را ساکت : علم او عالم دل را محرم
 سقوط است کلمات با شاعر کلامی نامه در جمله حرف و شکر
 و بی حرف بی جمله در آن چه نبود و آن کلام با سبب بی جمله
 ای که بر او در بخار خرد در این هر ضعف قوت ز عو بست
 ز چشمتی ز چشمی زینین : بخت شکی تخت شکی
 چشمتی بر پیش من : چشمتی بر پیش من
 در وقت این سخن بود شاعر شعر که هر دین دانه و ورد



یک کلمه نیست ز بهر بهر از قافیه مکرر و واضح و این صنعت قافیه پارسان در این
 نباشد مگر که بطریق تصوف و تصنیف نقلی همچنان کند این هر دو در لغت کلمه
 در این آیه است **رَبِّهِمْ** بهر از لب شب واضح شده است **عزل**
 بر رخ میجو همش طره چون شب نمید **؛** کمین لب شیش لاله نمید
 اوست نور درم چون صد شمشیر **؛** راست بارز بلبل شمشیر **؛** نمید
 بش محراب بر دوش طاق است **؛** علم دست بر آورده **؛** نمید
 عشاق بیت از لب خندان تو بماند **؛** جوان عمر شسته ز دیوان تو بماند
 شاید به بگزارند دهن دست بر دگر **؛** لاله سر جویش چو کمان تو بماند
 کز خاک و جهم ز پس کس به نرسد **؛** لقا رکش همه پنهان تو بماند
 بر جا که کینه دل پسر زده **؛** بازش بر لب پش تو بماند
 خود از بهت زلف ریخت **؛** بس دست نظلم بر لانی تو بماند

ایع

هم از لب یک **؛** چه خارج شش نام زلف ساحه **عزل**
 از زده و کم جان یک در چه خارج **؛** کشته چون به هر زمان یک در چه خارج
 پیش در نور پس از هوس آن تو **؛** بوسه زرم بر آسمان کیم چه خارج
 کا نظاره **؛** چه جمله کند جمال تو **؛** کشته تو به شان یک در چه خارج
 کشت صبا غم کجا بر اگر کوی تو **؛** همه در دست جان یک در چه خارج
 و بوسی **عزل** **؛** خبر خشمش به جان یک در چه خارج
 نیز میزد و در کمان یک در چه خارج **؛** صبح اگر هر چه در دست **؛** نمید
 لقمه برار زان یک در چه خارج **؛** دارم از کله بریان **؛** نمید
 چنان ز روزه ام سپرد **؛** کس بالا غم مکن **؛** نمید
 و چنانم فرار از آن که شمشیر **؛** کچه پاوده هزار در دهن **؛** نمید
 و چنان شمشیر از دهن **؛** کشم در دل لطیف **؛** نمید

گفت که ز ما صیحه چو صدای کبریا **۱** آنکه بشاید پادشاه ز رخ زمین داد
 پنجش دل سکن محله سکن داد **۱** تو صلوات و غفرم و خیر ما و علم کس
 آنکه آن دایه بشان کز لالین **۱** زنده زرد آلود پیشش و آلودش
 بر فراز آن بود که بر خیزه برین داد **۱** چشم از غم سیاه و سفید رخ
 در دست لغو سیاه و سفید رخ **۱** ز فرود در خاق چشم ز کبریا
 چهره از زهر سیاه و سفید رخ **۱** از برگ در پناه و لاله چون شد
 انداخت از غم سیاه و سفید رخ **۱** سازم خرابی مویت اگر بود
 در کس صد هزار سیاه و سفید رخ **۱** چشم یار و مستند و نامور
 شدند آفت عقل و جان هر **۱** میان ما و تو بر جان دل شجاعت
 پا به بحر تور در این **۱** شکار شده هر کس خسته چشمت
 نهاده بر بالین هوکان هر **۱** اگر آفتاب مردش معصوم بود
 هر کس

جب گویند شعر مرزب را کوب شوند بعضی برانند هر جا کس
 در خلقه در دست واقع شو چنگ لفظ دار در این **۱** دست بر سر هر کس
 دست سحر و سحر و سحر آمده **۱** با عی اشه بین بر آسان دارا
 دست عدو تو کان دار **۱** حمله سبک کرد و کان دار
 پر تو پیش و جوان دار **۱** در این پایت میان هر جا
 کله دار واقع شده **۱** در دست است هر کس که در کوه
 در این صفت چنان است **۱** کلام کس بر جمع هر کس
 چنگه مولانا لطف ایتمه بری گفته **۱** شعر از صفت غم و حزن
 حفا که خبر فضل **۱** این عبارت اما آن شعر برده شعر
 که هر مصرع دارد با هر مصرع دیگر از در صمیم کسند بن ستم بند از جمال
 در لفظ و معنی و در این **۱** معنی هر کس که گفته **۱** با عی

برمان تو کس برمان تو کس برمان تو کس
 تو کس برمان تو کس برمان تو کس
 عیسی برمان تو کس برمان تو کس
 برمان تو کس برمان تو کس
الکدر و این عبارت ارادت شاه سوره نعلی گوید که آنجا باز کرد
 بوجه لطیف و طرز نظیف و این قسم را طرز نیابت حضرت از این
 در ایست شده معلوم چشمه حاضره که سر کرد زلف مشیت
 که ز بند و شایر بنها در وقت بر غش از هر شمشیر
 جور شاه که مکلان کرد که در وقت و هم از این پس است
 است در وقت و شمس حلقه لغت مردم
 در هر چشم و مولا بر مرد از هوای داغ بر داغ و الم بر الم و غم بر غم

کلمات صغیر
 بنویسم بر چه
 جگر باشد م نه برادر
 بر چه بر سرش
 همه بشما در آزارم و آزار

کلمه

کلمه از حسن نود عشق خود جو رقیب مدح بر مدح و صفت بر صفت و دم بر دم
 پایا که بر بهار است از روزم پایا که بر کسب از خوش و با نوبت
 پایا که بر تو جهان لب رسید پایا که روزم از این غم شب سپید
 رسید بر تو که نیند و دل گفت عجب عجب تو که در آستان آمد
 حضرت جلالت بر عظمه فرموده چه برسی از هر حال مر راز
 که فرام کرد فرام کرد فرام کرد و رسید و طوطی گفته مکران آن
 در یک بیت فصلی گوید و در بیت دیگر آن لفظ را مکرر بار و در هر کجای
 در هر صفت صفت و هر صفت صفت موزون حلقه حلقه و هر صفت صفت
 زان صفت صفت کل شد در وقت زان حلقه حلقه سنبل پنجه و با
 چشم از چشم چشم و چشم چشم جان است از نو دانه دانه و هر دانه
 زان چشم چشم چشم حورشید مفعول زان دانه دانه دانه یا نور زان

همینه خسته و هر خسته را غم ؛ هم اشعه شعله و هر شعله سینه است
 زان خسته خسته شده عمری ؛ ز اشعه شعله اش در صراط
از صفت در پاسی گویند که آت در یک رو با سپید آتش باشد و در صراط
 این صفت است این است که با شعله کلام را بطرفی است نماید در صراط
 مشروط باشد و غیر مشروط مثال ؛ آتش غمزه جازم
 غمزه صبر نه با قوت یک بار ؛ غمزه شوخ آن صبر نکند
 سید غم زان است خون آباد ؛ از اثر بگرش طبع تو
 باد صبا نماند بستان کشد ؛ با غم صبور قدر غم حکم
 با غمزه نماند صبر لای حکم ؛ خوف باشد ز دیدن رخ آن
 با خوف تم با غم خوف حکم ؛ ناعده بردا در بعد از خوف غله
 که داد و لطف ریا باشد واضح شود خواندن او بمرتب و محرم هر روز است

مانند است

مانند است و نپند و مثال آن چنگه غیر برست فرقی میان دال و اول
 است پسر نوشته است فاما در این روزگار آن طریقی غیر مکرر است **قطعه**
 در کلام پسر فرقی میان دال و اول ؛ با تو گویم راه آن که آن صفت است
 پیش زود لفظ مفرد که صحیح است ؛ دال شهر در جمله دال معجم است
تجرب در پسر است یک چشم او سیاه و یا نبود و در صانع کلام
 در حرف یک کلمه او جمله مشروط باشد یک کلمه حاصل چنگه از هر دو در
قصه نصین بچین بود از نشت لغت ؛ هو اسر لغز دل و مغز است آرزو
 زینت و هر زینت عالم شد ؛ در چنین طره بت طرار
 تحت معلا تحت مهمه ؛ حنث مردج حثت موکده
 زین عالم شد او بخشش مال ؛ شیخ او زینت ممالک شد
 تیغ مدام زینت سلام است ؛ تحت مدخت حرم حشمت گاه

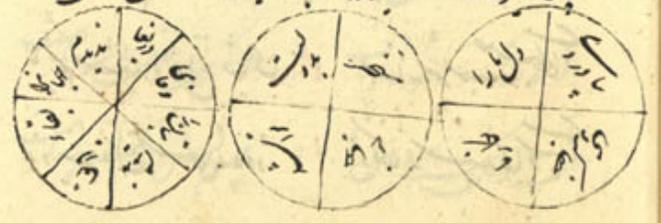
الاصغر جارت کز دست که در او هر لفظی که گنجد بگفتار
 چشم در این تایت واقع است **شعر** کشم خلاب شیفه خورد کجا
 هر شتر نهنگ و چه بک نهنگ **شعر** شریک شکر که شرح چنگ
 بر در پر شو بکش از مشت کجا **شعر** و در صغیر غر از غر است **شعر**
 چکا چاله بر لب لبکش ز بگلو **شعر** دلم برده بدم برود بعلی چون
 چه هلاک کرد بر لب لبکش **شعر** غزاه چمن لبش لبش لبش
 لبش لبش لبش لبش لبش **شعر** لبش لبش لبش لبش لبش
 بگوشه شوخ و سنگ و سنگ **شعر** دین چو چو گلک شمشیر
 بکنک و بکنک نفس دم سجد **شعر** بکنک بکنک بکنک
 شد برین رقا چه کند می **شعر** بکنک بکنک بکنک
المتوسط پسر پسر پسر پسر **شعر** در اصطلاح لبش در پسر پسر پسر

استعمال کند هر حرفی که در آن در نشین هم پوزند و جمله **شعر**
 زار زار دم زرد و در کرا **شعر** در دول دار زرد و در زار
 داور دو در دارم از راه داد **شعر** در آرزو سر و در دل آرام زار
 دارم آه ز لاله ز دور سرو **شعر** ذوق دل زان بود دارم آرزو
المتوسط مغز این است **شعر** باغ گلکار آورد چسب حرف کلک
 در کتب بجهت شمع و بجهت ام از هم جدا نمود چشم در این است **شعر**
 کز نو جان حرف مبر **شعر** پنج غم غم غم غم **شعر** انضا نام و حرف **شعر**
 با تو کس حرف درین **شعر** با غم غم غم **شعر** اگر با جو جو جو جو
 جمع کلمات بت نیز در بت بکنک ممکن باشد اگر چه رسم خط نمودن با **شعر**
 بسیار کیره است مثال **شعر** تغش تغش تغش **شعر** تغش تغش تغش
 کلخته صفا سنجی کل غم غم **شعر** تغش تغش تغش **شعر** تغش تغش تغش

الاصول در لغت هر کس که باشد در اصطلاح طب عبارتست
 که از شاعر پیش از قیام لفظی سایر که بود از آنکه حرف و معنی در کتب کند
 بر چه چنانکه لفظی در این است و معنی در آن است که آن لفظی که در کتب
 بطلون بر از آن معلوم شد در هر چه بر آن است چنانچه در این است
 قادر بر سخن سید لفظی که نود انهم سماع معلوم نماید در این لفظی خواهد شد
 و در پارچه است به این است که در این است لفظی در این است
 و در این است چنانچه معلوم شد در هر چه بر آن است
 بگیا از آن لفظی که در این است بر قیاس لفظی در این است
 بر اثر سرد ماه بخند در این است بر آب بر پیش خود در این است
 که از آن است که در این است و در این است
 باغ خندان در این است که در این است چنانچه در این است

بیا

سپاس بر رخ صبی بند بر رخ **الاصول** در لغت هر کس که باشد
 این صفت چنانست چنانچه در این است که در این است
 مستعد شد به غیرت صحبت این خبر بر آن حال در ناری حال و امر
 بحد لفظی در این است که در این است که در این است
 چنان نموده و در پارسی **فد** کند که بر در علم این بر این است
 میدیش آنچه در هر چه در علم باشد در حقیقت حکم است که در این است
 از این حکم **الاصول** لفظی است که در این است که در این است
 موضع در این است که در این است که در این است
 بر این و بر این است که در این است که در این است



الترجیح در پادشاه عزیز او را بر کردار ایدش و در صلاح امر است ^{صفت}
 کنند و هر چند پند در همه نماید و در هر عمل باشد و چنانچه هر خانه
 مخالف بود باشد و هر کدام خانه را مطلع علیهم السلام و بر تمام هر خانه پادشاه
 انچه بنامه دیگر کند لایق است چنانچه پادشاه در هر بنامه پادشاه و اگر
 چنانچه بر هر خانه پادشاه است پادشاه پادشاه از ارجح بند نمایند و اگر
 پادشاه بندگش بود که پند کند و این قسم بود اما که پادشاه پند کند
 علیهم السلام چنانچه پند باشد چنانچه اگر آن پادشاه را جمع کند چنانچه
 کرد و دیگر کند پادشاه پند هر کدام بر چنانچه خاص باشند چنانچه پادشاه پند
 فی شان قسم شال ترجیح بند مرم کلام خلاصه سالان ساچی حرمه علیه
 ما نیم کشیده و داغ شاهی : مسانه شراب صبحگاه
 زاینده دل جسمی زدود : رنگار سپیدی و سیاه

در لوح حسین بار خوانده : نقش اول و ابد کما
 پادشاه است شدرت : در دیش مات پادشاه
 بر خیره غیر عشق و صفت : در مذمت است از صفت
 مروت ز درشت ندانم : در این چه کجا پند است
 که عرض کنند هر دو عالم : در هر کدام زمین خود است
 مرم درم ان کما بر کرم
 در هر جنب ان کما بر کرم
 باغ مهر و دیده را پادشاه : در هر دو صورتی و پادشاه
 باقم تو سرور است کجاست : باقم تو سرور کی شورا است
 از مهر تو ماهی خورد و جواب : در کور تو عقده پادشاه است
 عشق ز شیرسته من : چه نهش را پند پادشاه است

از خاک درختم کفن **۴** : زینهار که خاک مره بهجک
جانم و کعبه پیش ما نیست **۴** : هر جا که دست قبله ماست
که بره جهان شوند دشمن **۴** : غم مینماید چون کعبه را باست

میردام آن کعبه پریم

وز هر چه است کنایه پریم

شال دیگر ترجیح بند کلام **۴** : خواهد خط **۴** : برادر علی **۴** : از غم

از سوزن به کل اندام **۴** : از عارض تو چو خبر من تمام

باز آره بهر جا که درنت **۴** : بخوارم مگر قرار و آرام

بایم و غم خزان جانم **۴** : نخوت با کجی رسد بر انجام

خبر محبت و درد کوی ما نیست **۴** : در روز تو نصیب ما ز لایم

حایکه نیندود صیبت **۴** : کام دلم از تو آس دل آرام

۵۵

آن به هر چه بر رخ ما بم

باشد مخلص ما بم

در ششوی عشق اگر پریم **۴** : هر دل غنیم تو بر کنیم

پوسته کمان بر دوش **۴** : از غمزه ایسمی و مدبیریم

شوان بقدم زشت شویفت **۴** : که بر خاک شوی و پریم

پر سر عشقم از چه عظم **۴** : حاضر سر عشقم از چه پریم

چهر کرد زمانه **۴** : روز از تو به بند عم آسیم

آن به هر چه بر رخ ما بم

باشد مخلص ما بم

شال کرب بند قدم پریم **۴** : بند از آن **۴** : در روز خواهد **۴** : بر سر **۴** : بر سر

بسته حال ما کشت **۴** : آینه بنده ام **۴** : صفا **۴** : روان

بول گشت در نظر کویخ تو گشته
 باغ و دراز ناز او به باغ روی تو
 در و جهان بجان از عشق میخیزد
 چه غم است نهاده اینم بهار روی تو
 در و در چشمم هر چه در دل
 هست کن چشمم در چشم خیار روی تو
 چشم بر جگر او زلف شاه
 در غمت بسدم کل رخسار روی تو

کسر و محبت او بر شاه
 حاتم و من بر درش بر که در سینه

و چه خواهر گوشت به خون تو
 صدمه از خفا تو به باغ روی تو
 جوهرت و لعلی کن زنده بر
 که چه در کمر جور و جفا تو
 عشق بر دران شب قله سر
 تا به که او شد ظاهر عالم تو
 مین و خفا بر تو عجب
 که گشت چه در هر سر تو
 بر کمر عاشقی شاه و که ای تو
 پسر کند که دست که تو

در

که در چشمش تو جان نزاره جان
 زمان نهیم در دامنش شکر تو
 آنکه چه عمر در جور خورشید
 خورشیدم در خورشید تو
 چشم جوش پیکر من بر این
 چون در این در فوج تو
 در کل در سارگشت چه کشته
 کبک صبا که در لوت تو
 نه جو خوار و خسته گلان
 بنده شاه و نیز نذوف تو

بست ز بار در او لب
 سر و جلال چاه را نشو و نما در سینه

شال در کسبم خاکی بر او
 پرینش رسته اند عیبه
 آن در روی او شادمان
 وان زلف او در چاه
 زلف او ز کمر که گشت
 که چه او از بهر زلف او
 که در زلف او شادمان
 در بهر کیمیا تو

بر در مگر نبرد پند مراد در کف خم : بقب از نظر گوید کف در کف سخن
 عشق او را محو حساب از دین سخن : کا بدین آخر زمان صد در پان
 حجت الحق عالم مطلق لام الکرم : مجاز جان مرید مرید استاد
 یارب پرستم خوریزش خوریزش : در رفق لایوش صفت تبارت
 شعله و صلت خراج عالم جان : جا بر کرده میدند صفت
 که بسوزد که بسازد و صفت انعم : خور مردم خورشید صفت
 کاشک رنجش بر سر بر سر : در دل با یک جان چه تبارت
 که جانش در فروشی نیمی باشد : از شا حساب لکر قاب استمه

صاحب لکر قاب همه ازادگان

کاستان بس در ادب دل ازاد

: و هم از کب اینک پان صد محنت الهی باشد هر کدام : و لکن سروده گوید
:

مکلفه

پس سلطت نند در جانی بری : آدمی وحشی و دیو پور
 طغرل آن که هفت کشور ازاد : تاج و تخت و افسر و کشته
 مطرب و طباح و غنچه و کاش : زهره و خورشید شاد
 آب خاک و آب و آتش برادر : حاج و دین و پیک و کوش

در پناه عدل او باسم براد

شیر و کور و کرک یوز و کبک

در کف خدام و عفتش بهم : نیزه و شمشیر و زمین و علم
 به فراش آسمانش نازند : بارگاه و کندلان کهن و علم
 بر رخانش برای مهین : کاد و ما هر اثر آب و غنم
 بجزوگان کرده شارحش : لؤلؤ و فیروزه و زرد و دم

مطربان در بر معاه او
 بر بط و جفت در آب و زرد

نصیحت نموده **قطعه** شش پشیمان بر سر کف شمع **۴** در امر بر سر کف شمع
 هفت **۴** تلاوت پسین بر پیش فرج **۴** سجود دمام کوزچه رود
 صراحی بر کف نشیند **۴** نخل صاع رکود فلان کواش **۴** و غیره
 مصلح مشور اصفی را در این رویت نصیحت نموده است **قطعه**
 دل آباد مسرت جوین شد و بلا **۴** ساز آه ضیاء و بلا را **۴**
 یاستان را در کرم مسلمان **۴** یاده جربان چسب کمارا **۴**
 و ابرو اسکان طلعه بعضی از شعرا و بسبب ذکره مصراع عمل مشور خواهد
 حافظ شیرازی را نصیحت نموده است **مصرعی** از خود گفته است **عزل**
 چشمم خراشیده که از دهن بعزل **۴** بود فله اسر خشم سر شده بخارا
 پنج زده صبا تو اگر در غنیمت دین **۴** کن راب رکنا با کفک مصلح را
 چه زده است بکشت و غفران خراب بود **۴** برکت و بر نال خطا چه در
 جمله

جمال بره بر پیمان حسن **بگفت** **۴** چنان بجز صبر از هر کس جوان
 پیرس از کف نخود و راز بر سر او **۴** کس نکند و نکند بگفت آن معرا
 مبر از آن بر سر روح از کف **بگفت** **۴** عشق از زده عصمت بر او از نخل
 پنج زده بر از زبون **نصیحت** **۴** اگر صلاح بود بر سرش زهر نوش
 نغمه قلبیه پنج این طعناست **۴** هزار بار بر سر این گفته کرده ایم
 بر زنده بر پیمان نوازه امروز **۴** به در کین که عمر نده طعنان
 چنان فرود بر من است تا بعبور پنج **۴** عقل خیره ماند از انعام
 شده است بر من سخن بجز در عشق **۴** پایشی صحن و کبر در عشق
 کجای کرم بدست از نخل ای بیجان **۴** در کجا در رویش مثل ام
 مثال هفت **۴** حواری گفته دینی از طبعه قاربا نصیحت نموده و اشاره بر آن کرده
 زور سر چارپ در گفته طبعه **۴** این بیت کرد خطی که کند کراز

کاشاب و هر فرغ نورده **۱** و سانه خدار سرام به برادر
 چشمش کشته است آن شکرانی **۲** سر نام اورا لب یعنی نظمی
 اگر صد سال باور یک روز **۳** باید رفت زین کاخ لغزور
 خوابه صراط برار کشته است کمال الدین سیمه راضین همه است **۴**
 که بارت بنشود از بنده چند **۵** اگر کشته کمال لبی با درم
 که بر کنم دل از تو و بردارم از تو **۶** آن مهر که نسکم اندک کلام
 و حکیم انور است پیر معری راضین ساخته و از بران نموده **۷**
 لاین حال خود از شعر معری بگوید **۸** شاید از ضمن کنم گامین راضین
 اندر نیت جانم زید از تو **۹** جفت بودم با شرباب که با بار
 بواشتم چه شرباب بعلاد **۱۰** ناخبرم ز برابر چه در آن شب
 انما الضمیر این صنعت چنان باشد شعر کشته شود بر چه از حرف کلان

و بار که

و یا از جمله حرف تخی بر چه تخی ضمیمه و خطا که هر مصرع مصرع است
 آن شعر بخوبند از آن شخص پرسند که آن حرف در آنجا است یا نه آن نفس نماند
 معلوم شود که کدام حرفش موافق قاعده و نه که کوشه مثال آنچه از کلام
 مخصوص حرف در آنجا است که این مصرع جامع که از او جدا میاید **۱** صعب
 شاید بگویم **۲** و اسانی بر همه و آن حرف معهود مفرق است این شعر
 مخروم در دل از تو دارم غم **۳** بی اهل است بفر در دم **۴**
 زینگونه ملولم من مسکین غم **۵** کاخ شود آرام کم روی **۶**
 طریق یقین و ایش که این مصرع اول این است یکصد حس کند از
 مصرع و هم **۷** و از نیم چهار و از چهارم مجموع اعداد این چهار مصرع
 که جمع نمایند باز ده شود که مطابق عدد حرف مصرع جامع است پس هر
 در خاطر گرفته که در مصرع است و در مصرع دیگر است حرف اول

مصراع جامع است که صفا باشد اگر هم شصت حرف و بیست و نه
 و اگر در سیوم مصراع یا شصت حرف چهارم خواهد بود پس بشود و اگر چهارم
 بهم رسد در دیگری بنود حرف شصت شصتین معجمه باشد موافق عدد مصراع
 و علی بدلیاس اگر در مصراع اول و دوم موافق اعداد آن هر مصراع شود
 حرف بیستم جامع خواهد بود و اگر در اعداد چهارم مصراع باشد و حرف
 خواهد شد و البته و عدد مجموع آن هر مصراع باشد بدان
 اگر در هر مصراع آن حرف باشد حرف پانزدهم است که آن مصراع
 و آن میم است و هم بر این قیاس خواهد بود حرف دیگر را قائل مثال دیگریم
 از این قسم مصراع جامع گویند سخن غرض خبر با کوه و این است مصراع
 فعیده شود **ح** انشا بان بود حسن جمال چون خط و کوه چو آن
 حال شد هوش دم چو صلوه کر شده معشوق کشف مباد هر کزت هم
 ده و ده

دقا عده در یافت حرف مذکور شد مثال نحو از حرف تجمی
 اگر در خاطر گیرند در یافت شود و این آیات مولانا است
 ز ذات شاه غازی ظل خالق **ح** فضا نازل خجل انبیا
 بهر بی ز صبح و بی غرض کوه **ح** زنجبیلی معین و زر بر بی
 سلاح صفت خلیفان کفا **ح** صفت پیش نقلش لاین کس
 ملا و در و صد سیم وزیر **ح** شود صدره دم نوشیدن
 معانی لطیف وی کند کن **ح** ملائم قول لفظ معنی و
 از پت اول کجاست کند و از هم پت و از چهارم و از چهارم و از
 شازده مثلا اگر حرف پنجم از پت اول باشد و در آیات باشد حرف
 تجمی است و این باشد و اگر از پت اول پنجم هم میرسد و در دیگر آیات
 حرف پنجم باشد **ح** است بطریق قاعده در چه مثال قسم اول مذکور شد

نهادن در آن جهت گرفتن عدد ملا خط مصعرت و در آن ملا خط اسباب
تاریخ و این عبارت است از آنکه جهت صورت و وجه لفظی بمصرع مبارک
 بحرف صورت مکتوبه از حساب عمل موافق تاریخ سال بحر آن باشد
 این سنه حسن این صنعت چنانست که کلام تاریخ مناسب باشد بدان وجه
 چنانچه ابراهیم خان بعد از فتح جنگ بنگاله مسجد حرم شخصی تهیه تاریخ این
 مصرع در دست نفع بنا کرده ثانی نهاد ابراهیم خواججه بن برادر قصه
 کشفه از مصرع اول است تاریخ جلوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه می آمد
 و از مصرع ثانی تولد سلطان سلیم که عبارت از نور الدین محمد اکبر پادشاه
 مفهومی میشود مطلع آن قصید بیست **شعر** سه کلمه از پی جاوه جلال شهر
 کو هر مجد از محیط عدل آمد بر کنار **که** طهارت علی رگ جهه طوی پادشاه
 عالیقدر محمد دار اسکوه که در سن هزار و چهل و چهار هجری علی صاحبها افضل

و در

واقع است نوره پت کشفه که حرف بمصرع بحساب عمل تاریخ آن
 همچنین حرف مشروط هر پستی همان تاریخ هر حرف عطل مرتب است
 تاریخ این شود و از او اول هر مصرع اگر حرف بطریق توضیح کرده شود نمی
 برسد که بدستور اصل چهار وجه مذکور تاریخ می بر آید که هر مصرع تاریخی و
 حرف مشروط تمام است تاریخی و حرف بی لفظ تمام است تاریخی چون
 ایراد تمام آن موجب ظناب بود بر آن بر تحریر است توضیح خصصا
 میرود **تاریخ** بصد برین طبع محل شاه **که** رقم دیدم قران مهر باباه
 من الا لطافات **که** سالی که سلیم خان بن شیرخان حاکم دکنی در حرم
 بر بست بحب اشراق سلطان محمود کجراتی و نظام لیک حاکم کر نیر حاصل
 در گذشته شاعری در تاریخ فوات ایشان این است **که** **که** **که**
 رخسور روز اول آمد یکسال **که** که هند از عدشان دارالان بود

یکی محمود شاه سلطان کج است که چون دولت خود نوجوان بود
دوم اسلام خان سلطان دلی که اندر عهد خود حسب در آن بود
سیم آمد نظام لکک بحری که در ملک دکن خسر نشان بود
ز تاریخ فوات بر سه خسر و چه پرسی زوال خسر وان بود
حضرت سید محمد باقر صاحب مد ظله می جهه امام مشهور اراک
چهار تاریخ است از بنگاله مصری است نهایت خوبی که مویوم شش است
و لطافت آن موقوف بر دشت قصه ان موی است و هر که از او
بداند که چه طبع شد و جامع چه سببهای لطیفه صریح بلکه حکمت که
آرا در معنی مقصود دخل نباشد و مصرع این است که لکن از و چاه و
از حرف آن بحساب جعل مفهوم می شود بعد و حسب درام اراک
و میواند بود که در تاریخ افاضی را استعمال کند که تصرف بطریق زبانه

تاریخ شوق فاما باید که تصرف بوجهی مناسب باشد و از آن غیر لفظ
تاریخ و سزا بدین نام زده چشم فرو در گریست کوش کل از باغ بر
چشمه و کل پرون آورد تاریخ سال آن و قه می شو غیر سرد تاریخ
ولد سرداران گفته و بن حسب یافته شعر لفظ تاریخ از میان نام عبرت
خان برادر باقی از او در بحب یکم و چهارم سنه یکم از و چاه مفهوم
و سیر عبد الرزاق جهه تاریخ فتح بلخ و خراسان و بهار بر آمد و قشون
محمد خان ابن بنت گفته فرو شده ز بلخ و خراسان نذر محمد خان
زر و قبیل و املاک را که است در آن چهار اعداد بلخ و خراسان
اعداد نذر محمد خان بدال معامله برود و اعداد زر و قبیل و املاک افزود
شود سال هر از و چاه و شش برمی آید که در آن سال ولایت کنده
تغیر اولیای دولت پادشاه جهان صاحب آن نماند کرد

شد با بجان در بنو تبتی **۴** در مغرجه جان شیمان راستی **۴**
 شامانه همیشه کردی بدویم **۵** در دانه نصاب بروراشتی **۴**
 چهره خیزه ماه در مهنه است **۴** درین از بر مصلح با چاره میکند و لطف **۴**
 بر است علی قصد الصلوة **۴** در الخیرات **۴** فاما شعر عجم ایهام **۴** لفظ است
 در کلام و از او بزم بر یک منقصد توان که خولا آن مغر حرب ایهام **۴**
 و چند شفا و تبتیم خولا مناد **۴** در هر در عجم ایهام **۴** فرموده **۴**
 رفت ز هر چه جان خیزد **۴** چهره شمول کشت **۴** در بود **۴**
 خواجه عماد فقه گفته **۴** عکس سرخ خوب **۴** تود **۴** در هر **۴**
 دانه شد خیزد بر آورد **۴** از لفظ نام چار منقصد **۴** در خیزد ماه **۴**
 بنفشه و مغز آب **۴** در معنی جان مخصوص **۴** که در طوحت کوبند و مای **۴**
 در ناز لفظ کرب **۴** منقصد چهره و ابر خرد **۴** در غر **۴** در غر **۴** در غر **۴**

در هر که امهت منعی خیزد **۴** در آن ایش **۴** پلش شاه پلست **۴**
 بارت برور **۴** درین مرغ اسرار باغ از کوبت **۴** پلست **۴** بار لفظ **۴**
 سو جویم شفت مویشت **۴** اول آنکه کز آنه نوسپا **۴** کویم **۴** درم **۴** آنکه بار داد **۴**
 نوسپا **۴** کویم **۴** سیم **۴** آنکه **۴** نوسپا **۴** کویم **۴** چهارم **۴** آنکه **۴** نوسپا **۴** کویم **۴** پنجم **۴**
 ششم **۴** کویم **۴** ششم **۴** آنکه **۴** نوسپا **۴** کویم **۴** هفتم **۴** آنکه **۴** نوسپا **۴** کویم **۴** هشتم **۴**
 و نهم **۴** کویم **۴** نهم **۴** آن **۴** نوسپا **۴** کویم **۴** دهم **۴** آنکه **۴** نوسپا **۴** کویم **۴**
 باز **۴** سر **۴** باز **۴** تو **۴** با **۴** سمنخ **۴** با **۴** مکلند **۴** **۴** که **۴** نو **۴** ایش **۴** کر **۴** ان **۴** سر **۴** باز **۴** در **۴**
 و موبهم **۴** مع **۴** سب **۴** در **۴** این **۴** نبت **۴** لفظ **۴** سر **۴** باز **۴** در **۴** است **۴** یا **۴** آنکه **۴** باز **۴**
 در **۴** شکار **۴** در **۴** در **۴** در **۴** آنکه **۴** کشت **۴** ده **۴** در **۴** در **۴** ناز **۴** ای **۴** سیم **۴** آنکه **۴** لک **۴** در **۴** در **۴**
 در **۴** شکار **۴** چهارم **۴** آنکه **۴** اگر **۴** تو **۴** باز **۴** در **۴** در **۴** نبت **۴** باز **۴** در **۴** در **۴** شکار **۴** آنکه **۴** سر **۴** باز **۴**
 در **۴** در **۴** باز **۴** از **۴** مر **۴** در **۴** در **۴** در **۴** شستن **۴** باز **۴** در **۴** در **۴** کاست **۴** در **۴** در **۴** شستن **۴** آنکه

اگر تو بر بار و در سر و در کشت و در او در چشم و کعبه باز کشت و در او در سر اول
 کشت و در او در بار و مو حیا است و زنا مو شسته را در سر در کلاه و در او در چهار
 از لفظ بار و در می بر آید و در مخرج از لفظ بر بار و در مخرج مضموم فعل
 و ایراد بر علی بر نوشته **فوحش کشت** آید و **فوحش کشت** آید و **فوحش کشت** آید
 ز کشت غم تا بر پر چشم مردان مانند **بیر کشیر** تا را با خوانده عمر خود
 و **بیر کشیر** چون این خبر **بیر کشیر** آید این قطعه **بیر کشیر** در ستاد
 و موم و معنی است **قطعه** هر چه آید بنزد او حسرت و **بیکال** حیا
 نکشند **هر چه خوانند یک فکر کنند** یا خوانند تا علق
 نقطه **اگر فشد ز روز بر** عاقلان **پر و فشد نکشند** **عقل از زمین**
 عبارت از آن است **دیر** یا **عکلام** بر دوشی پاورد **محمد** و **وجه**
 مختلف باشد چنانچه مدح و بجه و این صفت را **الوجهین** نیز نامند

ابراهیم

زود در ساینه حمایت کوه عین دین **بار** کشت مکان و **فخر** محض
 از خواجه ضعیف **شاه زودی** **عظیم** **بصا** جلالت تو نور نماید نامم
 در دولت بیت و سنت **خار** **زود** نور است چشم و شفت تار
 و بدیع محراب **ارو** بر **نشان** **عشوه** **بصا** **جان** **دار** و **سبح** **سبح** **کبر** **لاد**
 و از قبل همین صفت است این است حضرت **قبله** **کافی** **کلمه** **سبح**
طلوع **نیرم** **دریا** **کند** **حشک** **شوه** **خمر** **ذو** **فروع** **حرم** **مشک**
منه **ثقت** **که** **در** **عمر** **که** **سی** **شی** **حاضر** **مخبر** **از** **بزرگی** **رسید**
عمر **انصار** **الناس** **عمر** **ببول** **الله** **کنیت** **ضد** **بن** **مردم** **بجه** **عبد** **الله**
جواب **دو** **مخبر** **نشته** **بیته** **غیر** **کنس** **و** **دخرا** **و** **دخانه** **است** **این**
عبارت **مفیده** **معنی** **مختلف** **است** **یا** **اگر** **فصل** **در** **کتاب** **ضرب** **الغنی**
و **دخرا** **بشان** **در** **ضایع** **است** **صالحه** **الله** **دیم** **الله** **فصل** **عالم**

چو به صلح ثابت چوین **فرد** بنماند این همه لایب **از کوه** صحرایند
اشاب **از** پاران می **از** بند ارگردان باقوتی **از** و هم کشته است
پیش تابستی **از** فسکه بگرد **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
برچسب زهرم دست که کشت **از** عکس رخ **از** پاره **از** پاره
بمفت چو از جام طورین می با **از** دست **از** پاره **از** پاره
کنایت عطا **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره **از** پاره
نم چو سگ **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره **از** پاره
سنگ **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره **از** پاره
فرد زهر خورشید آن نارین بچای **از** کوه **از** پاره **از** پاره
فرد زمار کز دل آویزت **از** کوه **از** پاره **از** پاره
عادت **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره **از** پاره

از

شب عید سلطان کمان کرده دست داشت **از** کوه **از** پاره
ریش هلال بر بام بر آمد **از** کوه **از** پاره **از** پاره
سلطان ز راه **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
مهر خزان **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
دماه **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
با ابر **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
کش سپهر **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
فرد **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
خاطر **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
بنا **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره
مهر **از** کوه **از** پاره **از** پاره **از** پاره

ز شکر همان گشته روی مراد **۱** **۱** شربت تو پدید شده است بچو
 ز ماه عارض تو بر زده ستاره جوی **۱** **۱** چنانچه بر درق لاله لولو مشهور
 چنان زلف تو بر خویش بد چندی **۱** **۱** هر که ماده تو آشفته از چه شد
 نه چه دریم خوب چه صبح از نهار **۱** **۱** خیز وز من بر فلک بند مشکباز
 ارگ تو که یک نظر فلک آید پدید **۱** **۱** زین هر چه جبر شکر روحی بر آید
 در گلن زلف خویش با همه آشفته **۱** **۱** این سر گشته را پیش تو پیش
 مورچه ز زود شد پیکر ما را **۱** **۱** ما رسیه حلقه زد بر طرف لاد دراز
 خضع ترا در تر بر ز بر طاس **۱** **۱** اندر لاله در شکر عقد در آید
 پروین ز چه شد پنهان در شکر **۱** **۱** زنجیر که بست در کوه خندان
 از کس بی آب نفهم فاشم **۱** **۱** که ز به دید در زور بر صحنه کلان
 بر آینه می بین آشفته سینه مور **۱** **۱** چیده برش من از کوه

آه ز غم صبح العجب گشته **۱** **۱** اندم و پدید بر آینه رخسار
 زلف سپید ز تو شخم شده عالم **۱** **۱** که لکزه خورشید است کونش
 یک زده زهر او فصل آن گوی **۱** **۱** از زده رو آورد بر صبح رخسار
 از شاه زلف تو بر شد کرکش **۱** **۱** شمش خطی تا گل بود رخسار
 یا وقت باب از دلم در برابر **۱** **۱** خورشید بناب از غم آنچه به جوش
 هر که در خط گشته ز درق ما **۱** **۱** هر است ز زود در صحنه رخسار
 تا پر بگر در شده پنهان بر دل **۱** **۱** هر ناوک جانم ز در اندر
 در کس طرح می چیست گزین **۱** **۱** هر امر ز زانده بر فلک بر بارش
 آن عجب شربت بر منزل او **۱** **۱** صدیش زده بر دل من عملش
 از نام تو بر کام ز با نهان سکر **۱** **۱** در زور تو برش جانها سراف
 بر یاد تو نماند اگر چک بر آید **۱** **۱** صد طلب بر قص آید و از صبح

خورشید خندان مستی از عجز است **۱** کور از جبر است که بر بام او در است
 کام است پنهان خورشید مستی است **۱** آندم و غلبه بر قبح می نظر است
 کانه چو حقیقت است **۱** هر خطه در اجابت برین کفر است
 تا چند کلامه جوس لطف دلارام **۱** بر طشت ز راز دانه عجز در است
 زار لطف پریشان شود **۱** کان لطف ز شایسته کرد و کفر است
 بند و سرسبیت **۱** از کنگره ماه نگویند در است
 ابروش کانه است **۱** تا پوست خبر دار شو در جگر است
 اسرار دل هر سینه از نور تو باقی **۱** است **۱** هر که تو در صومعه هر پر است
 سوزن بختون بس مانند پر زادن **۱** در جلوه گویت را در خانه بر کمر است
 چهره ما هیچ از غم بر جگر است **۱** کان فاشه موردت صفها را در است
 تشنه مشرب **۱** عبارت است **۱** کات پنهان بر کمر زنده در است **۱** شرط

او در است

موقوف دارده اگر چنین پسین باشد **۱** چو سبب است که شایسته است
 چو پستی از بجه پست است **۱** چو شیر از شیر باشد چنان بود
 قوامی گفته **۱** ما هر ماه نادره کاش **۱** چو حسی از صبح نشکند زینار
 امیر حیرت **۱** چو فریب بکند کل ز بند بود **۱** لیک رسد تا سر در است
 عشق را **۱** اگر مورد سخن کبیر **۱** اگر مو **۱** روان **۱** مان **۱** بر کمر کبیر بود
 ما هر ماه غلبه **۱** رگوان **۱** ابرو **۱** سر در **۱** هر **۱** سر **۱** کبیر بود
 پیش **۱** چاکش **۱** در **۱** چو **۱** پیک **۱** کشته **۱** از **۱** پیل **۱** و این **۱** را **۱** بدن
 در **۱** کت **۱** در **۱** جبهه **۱** در **۱** چشم **۱** بکش **۱** و با **۱** در **۱** کدم **۱** جلد **۱** است
 مل **۱** سچول **۱** کف **۱** است **۱** شاه **۱** کل **۱** سچول **۱** کف **۱** است **۱** شاه
 شام **۱** که **۱** در **۱** صبح **۱** ز **۱** دل **۱** **۱** صبح **۱** که **۱** در **۱** شام **۱** تیره **۱** شعار **۱**
 که **۱** در **۱** زمین **۱** ز **۱** فرقه **۱** بر **۱** قلم **۱** **۱** که **۱** در **۱** قلم **۱** ز **۱** کده **۱** شمع **۱** ز **۱** شمع **۱**

ز دل بر در زوبت نماند هیچ بود **ر**وب بلاله ماند زانو و حال دارد
نشد **ن**وبت **چ**ان که در مانند در خیزد بکشتی و طریق مشهور است
و شاعر صفتی از خود وصفی از محبوب را بجز تشبیه اینگونه نماند و وجه
صفت بر وجه باشد و در بار تشبیه **م**ر ضد عجب و خالی **ک**لام
تغوره فی صفا و دمی کالائی و در پارسی کوبه **ف**ضو یک لفظ است
از دل مهر در زدن تو **ی**ک بوی خیزد از مهر ز میان تو **ک**عبه
و **ر**یب اصد کوه برند **ل**فظ صیغی بخش تو در شا بموار **و** بال
تو اموت شتا از دل **و** چه مهر ز میان تو لاغر است **و** از
تیرت **ا**ن است **ا**هل العبد الواع حیا **م**ر پست خدیجه
جعد و است **ج**عد تو بر سر او هم صفت حال مهرت **ع**شق هم
چو شکر در ام **ک**و لب چهر شکر ناب **ع**شق من است **ن**سبه صفا

انجام

انجام یافته و مشکلم بر سر آنکس نشسته که چنان ظاهر نماید و مصحح او نشسته
بلکه خبر دیگر است و در الواع طلب تشبیه باشد چنانچه امیر معری گفته **ب**اعی
که نور مه در دوشنی شمع را است **پ**س کاهش و نورش مهر لایه چو است
که شمع تو در مرا چو اماند حوش **و** رماه تو چو امر اماند است **ف**
که تو چو خنی چو اعد است کون **و** در تو مهر اعد است زار **ف**
در دم سیاه چو کر تو سیاه خطی **ا**سک عقیق چو کر تو عقیق لبی
خواجسته سلمان ساچی است **ف**رد عاشق اگر نم چو خنجر دیده پیر
تسه اگر نم چو بلاله بخت کفن **ن**سه که سر تو چو است پام در گل
و دلالت تو در دل مرا چو است **ت**فصیل **چ**ان باشد در کلام
چو در کفر تشبیه نماند و باز از آن رجوع نموده تشبیه بر تشبیه
تفصیل نماند مثال قوامی است **ق**له صرخ و مایه و بستی تو از آنکه

بیش از این و را جام و فلک : بگو از دست صرخ را منسکین
بگو از دست مایه دراز هزار : شیخ نجم الدین را در صورت لبر است
فد کس که میفرماید **راعی** : شمع از چه چو مریخ جدا دارد
با کرب و سوز آشنای دارد : در رشته شمع به زهر رشته مع
کان رشته سهر در شش دارد : خوب پان صنعت این چه
بهر کفتم مانده است خان کریم : روان طرزه در اندر نیمه صفا
که عطا در ویا تو خست گشت : که خضر ز خاک مایه گشت
گفته : باید که در جمع تشنه ها در کثر و جبهه در شسته به کار و نظر باشد
ناشته پند بکنک با بر بنام اگر عکس کند غیر شسته به بر شسته مانده است
هم سخن دست نمیزد شو چو که تیره خن بعد از لطف بند و اگر کس کند
و اگر حرف رسد از لطف نشسته زهر هم صواب و این پس شمشیر است
طراز

شعر کل خضر چو عارض جوان : سبزه چو زلف مجانب
و اگر نشسته در کمال کس به چشم اهل تیره با پر و شسته به چو بر شسته صبر در
بچه شسته به چو لبت **غیر** : این صفت خن است و شاعر اولاً صفت
و پانصد و شصت کسر دارد و این در نسیم چو وحی لغیر جان شسته
در مصرعی است الفانی که در مسموم و غیر محتاج باشد در مصرع است
اگرند و در حکم لغیر همان الفاظ را بارنگ از نایب چو اول کسر
بماند و با شیدا بیاید : با جهان بر پایش شاه دراز کرد
آنچه بسته در لایحه بر بدوسته : آنچه بند پذیر دشمن آنچه بسته
غیر : قطعه که بر بایه نشسته و غیره : که کت کیره بند این کسر
آنچه بر باید مدار آنچه شرمی : آنچه کت بر جا و آنچه بر بند کرد
غیر : قطعه سال اول و اول و کسر و کسر : بر نشسته به چو بر بند کرد
خواصه قطعی را کارا

سال حرم مال نکو حال سالم پان **۴** هفت نذر قیامت **۵** حاجت راه
 تقیر حقی **۱۰۱** شاعر اول بکلمه **۱۰۲** تا **۱۰۳** شکر و شکر **۱۰۴** قیامت
 بهم را باز نیار و ذکر کن **۱۰۵** و این قسم در **۱۰۶** حشر **۱۰۷** **۱۰۸**
 هم ازین پوسته برین نوبه **۱۰۹** هم ازین **۱۱۰** هم ازین
 طبع غریب **۱۱۱** در دریا در **۱۱۲** در **۱۱۳** در **۱۱۴**
 که نوشت **۱۱۵** چه از **۱۱۶** چه از **۱۱۷** چه از
 روان شخص **۱۱۸** در **۱۱۹** در **۱۲۰** در **۱۲۱**
۱۲۲ در **۱۲۳** در **۱۲۴** در **۱۲۵** در
 نخل خرازم **۱۲۶** در **۱۲۷** در **۱۲۸** در **۱۲۹** در
 که از **۱۳۰** در **۱۳۱** در **۱۳۲** در **۱۳۳** در
 بان زعفران **۱۳۴** در **۱۳۵** در **۱۳۶** در **۱۳۷** در

هم ازین

شد **۱۳۸** در **۱۳۹** در **۱۴۰** در **۱۴۱** در **۱۴۲** در
 پست **۱۴۳** در **۱۴۴** در **۱۴۵** در **۱۴۶** در **۱۴۷** در
 هفت **۱۴۸** در **۱۴۹** در **۱۵۰** در **۱۵۱** در **۱۵۲** در
 ش **۱۵۳** در **۱۵۴** در **۱۵۵** در **۱۵۶** در **۱۵۷** در
 این **۱۵۸** در **۱۵۹** در **۱۶۰** در **۱۶۱** در **۱۶۲** در
 زنا **۱۶۳** در **۱۶۴** در **۱۶۵** در **۱۶۶** در **۱۶۷** در
 حکم **۱۶۸** در **۱۶۹** در **۱۷۰** در **۱۷۱** در **۱۷۲** در
 هم **۱۷۳** در **۱۷۴** در **۱۷۵** در **۱۷۶** در **۱۷۷** در
 خورد **۱۷۸** در **۱۷۹** در **۱۸۰** در **۱۸۱** در **۱۸۲** در
 او **۱۸۳** در **۱۸۴** در **۱۸۵** در **۱۸۶** در **۱۸۷** در
۱۸۸ در **۱۸۹** در **۱۹۰** در **۱۹۱** در **۱۹۲** در
۱۹۳ در **۱۹۴** در **۱۹۵** در **۱۹۶** در **۱۹۷** در

بکلام **۱۹۸** در **۱۹۹** در **۲۰۰** در **۲۰۱** در **۲۰۲** در
۲۰۳ در **۲۰۴** در **۲۰۵** در **۲۰۶** در **۲۰۷** در

و مدد وحی را ستایش کند و از اوصاف کمال او در کند بجز آن خواهد که
بر آن صفات صفات دیگر بنماید آغاز آنکه کند در سامع تصور آن
بجز از این دم که در غیب او در کرم نایلین هر چه بصفت کمال در مگر که
سامع باشد طافلیه و ناکید برح سابق که مثل از حدیث پیغمبر علیه السلام
لا یصح لمرتب بدانی مگر پیش در پارس از خبر و دین و علوم و حلاله و غیره
بست عین روح پویان کیم حویر ؛ خدیجه را در همه پیش
قامت آن سر و ولی راستین **ف** پر مهر و عدل نشین ؛
خواجگ کمال در شنو بر هر پارس که پست اول ثلث این صفت و پند
جهت او در سخن می سده **ش**ونی بشر روح پروری مبدل
شیش مهر فرساولی پرورش ؛ خوش مکر از باغ صبرانش ؛
از لطف تو بهر در کشتان **ف** دانس جهان صلم و قاریات لک ؛

خامو

در کمال

پوش سجاب رکند از جو شیار ؛ هر چه تو نازد در ستان کلین
به پله نظیر بود شمشیر ؛ عدل و نصاب نوسا با کمال
این در است در توبل برادران ؛ و در ناز این پست بر مع همه
در این صفت بر خب شمع **ش** هو البدر الا انه الحجر الزاهرا ؛
سوزانه انصر غام کنه الوابل ؛ **ب** که اندم **پ** این صفت بر عکس پاکد
المدح بایشبه الهم است مثلا شاعر با پدر و کلامی بجز از آنکه دم چرخ
میکند و بخوابد که بر آن دم دم دیگر زبانه کردند اندام غلطی بسیار که
بدوح مینود سامع را و هم آن میگردد در ظاهر از این صفات حمید
او در کتب هر دم دیگر می آید مایه این میگردد چنانکه میگوید در فلان
جاه است لیکن فاکت شال در عرفان **ف** و غلطی که خد بدست
اطوارش ؛ استعد است صبر کرده کند گفتارش ؛ هر ارد

زود در سم نه بار **ولی** دارند از او در آرزوی **جان** باشد
شب است که صفی همه چهره داد کند **محمد علی** و پسر
آن در واقع سب نباشد فاما همه بپایر سب سازد مثال در بار
شعر کان لبحاب العزین تخمنا **فما ترقی لهن بدائع** در بار
کمال لیسر ایچم کور **ع** ان لفتحت لم یسند فاست
برقم چوروت چو کند اقامه **کشم** چو چو کشت نه بر پایش
فرمود که از غایب اقامه **سب** سب تا لوف اراش در بار
بلند اقامه است لیکن همه لطافت است سب ساخته **مشا** دیگر **س**
بر عارض لاله است از رود **ان** نشان امله کشته عی
از بسکه بخوبی شده کشت ما **ز** پد اشته در درش ماده
ای خرد و دلمور فرموده **ع** لاله در برل که شش در **د**

از راه مرست آتش آلود **ازرق** نهفته را بر دست
از نام مرگ بود پوس **فرد** رخ چشم کبود به میداد
نامه پر در مرید جل مرخ میگردست **ان** ای صفا را
نیز میگویند اینجا **فرد** در مصرع پسر جواب **سوال** مادر بار
بطریق سوال گوید **مصرعی** بطریق جواب **پسر** سوال و پسر جواب
آنچه در مصرع **واضح** فخر کفته باز یاد ایهام **شعر** کشتان مرغ کور
کشت رنگ جان کیم و در ما که کفیم **کشت** بنا صحت کفیم ارباب
کشت این زن برک **کفیم** خاک بریدارم از رخ کفیم
کشت چشم خویش را که **کفیم** کفیم **کفیم** کفیم برل
کشت خوابم غیر از این **کفیم** **کفیم** **کفیم** **کفیم** **کفیم**
هر سوالی که آن بت براب **شش** کردم جمله اد جواب

کشمش خربش نشاید دید : کف پدایش بود مهاب
کشمش آتش بر آن حش که در : کف آن گوهر نو کرد کباب
کشم از در تو تمام رسد : کف کس رو شا بد از حجاب
کشم اندر عذاب عشق تو ام : کف عاشق کوه بود بعد اب
کشم از پشت روی حش من : کف هر دم ز در خورش
مثال آنچه مزاج در عیب واقع : کفشم خشت شکسته خوش ام
با آن همه چه در مکتوب آید : کف از این دان ستا حلا
تا کشمش چگونه بیرون آید : کفشم در سر هو از تو خلی حش
را که در صفت زلف تو بهی دار : کف بس کن خرابی بر عرص
کاین متاعی است چه پر و پا دار : را بود در سوال و جواب کفشم
و کف نبود بلکه با لفاظ دیگر شرح چه امیر مغر کفشم تمام دادیم

انکه

آن بت کشمیر : که در رصقه لغت دلم چرت است هر : جواب داد
و دیوانه شد دل عیش : بره نیارد دیوانه را مگر بخر **صفت**
عبادت از آنکه محکم کلامی گوید جهت لطیفه از آن رجوع نماید و برگردد کلام
او گوید چنان اظهار کند که کجا خطا گفته باشد تا با از آن برسد **کف**
دلم رفت اند با صبر استبانده : خطا کفم مرا خود دل کجا بود **ف**
چشم شوخ ز خسته نه پیدا : غلط کفم ز دست نه پندار
شرف آید شکره گوید مراد از شکیل و پند **عزل**
که توانی نصیبانگدیشی در کوی : در دست خواهد بر از پامی کوی
آزنان کجا خرابی استیش دوم : تا نور ز خوابش کن صحرای
زلف کشیش بر بکن ز عین آید : در کمانی بندد در روزن بر آید
خطا کفم مرا این عیانت ندانم : که رسول عیانت زینک سورا

کردم را پسنی ایجا که هر یک **صبر** : **مجنون محروم** و پویند هم از او
باید رعاض تو بیره و خواسته شد : **کفتم** مگر حسن چنان گشته
 نی نی غلظم باغ خوبی رخ تو : **کل** بود بیره بر آراسته شد
عزیز زان طرب بزم تو در کتبم : **کرباغ** زمانه رم خورد بر غم
 نی نی غلظم و دستهای مطرب : **از** شد بر زیم بوسه گیرند زیم
 حضرت **جگر** هر طرب مراد صفت شراب فرجه است **موز**
 زهر گرمی مهبس می ناب : **سراسر** اش امر پخته آب
 غلط کفتم فرزند شهابی : **نه** برق لامعی بد آفتاب
 مصفا جوهر بخت فردی : **فروزان** آتش اندوه کور
 ه از یک جرعه اش عالم گشته : **رفو** از پر نورش مراد
نیکو انصاف چنان است **مصلحت** خیر را داد و در صفت **کج**

لله

نادان ساخته اهل کند چشمت چنان **خبر** : **خبر** تا ماندند تو کند **چرخ** کج
 ناستد با طبقات کفاح قلن نا : **لبلا** ی مسکن ام لیلی من البشر
 در پاشی شاه مهر شهر گفته **خزل** : **رود** کار شفته ز بارف تو کامن
 فده کسریا داشت یا دل غمناک : **شب** بینه زیادت حاصل می گشت
 شد خوشتر بابت یا لفظ کوبه **سرب** : **صد** تو دجوی بر یا شعر فرمن
 بحر نود نود تر با ناله با مراد **منش** : **نظم** برون را بهیا کوبه در آوا
 قامت نور است تر یا کعبه **کشت** : **و** عده تو کور تر یا پیش ما در
 دل تو پهل بر باد یا پندار **سخت** : **چشم** تو خور ز یا صرخ یا شیره شاه
 غمزه تو شیر تر یا شیخ یا بار **منش** : **بر** صبی لقب نغمه **خزل**
 آن ابرو زدن هلال **سخت** : **غیب** سیم شکست
 با پشته سیم است بر سعد کی **سخت** : **یاد** بر سیم **سخت** در بر در **سخت**

یا پند در آید چو کجاست **۱** یا بر سر بنز چاه کمالش
 بر خوان کف ز نظر محوم صایم **۲** که در ص منت کنی نمیش
 یا در روزی است بر سر عرش **۳** یا یک سیه پیشت جهالت
 یا کفش شه افیم عران است **۴** یا غم مگر سلطان خجالت
 مگر کس از حسن ایجاب است **عزل** عارض است این قمر باله حمران
 یا شمع شمس یا آینه دکامین **۵** چشم تو لهوت با جوار یا صید
 یا در بادام سیه یا بر سینه **۶** آن قمر با شتر بر قباب است
 آن سکر یا شمد یا العالی **۷** آن سخن یا سخن یا سخن
 آن بنفشه یا شمه یا کسوی **۸** آن خط جو است یا محراب
 یا قدم یا بلال عید یا اردو **۹** آن جهان شیشه یا عین بلا بارت
 یا بدستان سامری یا غمزه **۱۰** لاجب مشاح این ضعیف را کون

کشت
 چهارم از کشت
 و بیاید با کوه و در آن کشت
 در دو جا کشت
 ۱۲

یا نه

یا شجره نام کرد و نیز نام سخن معلوم تمام نام سخن معلوم کشته در حوض
 این صنعت در کلام محمد حق صل و علا واقع شد لا و لاکم لعلی بدی و ضل
 مین مرا خوش نباید که از انجا بل خوانم و این است تعریض کفایت
 مع انش و یا شامه بر آینه بر یاد تیم یا در ضلالت
 و این صنعت عبارت از این است که در صفت و یا دم امر بر سر ناید
 بعد از آنجا در کده سجد که شوت آن مستعد یا جمال باشد تا سماع را کمال
 و آن مرد در آن صفت غیر مشابه است و این نیز قسمی است اگر اعدا ممکن
 بحسب عقل عادت آنرا تبلیغ گویند چنانچه **۱** نمیم جو با قیمت زنده شها
 از فکر آن نیاید خوابم بر سیه **۲** و در کشفه با لعه ممکن است از
 عقل و محاسن بحسب عادت آنرا اغراق نمند چنانچه در آن **۳**
 در روز چهارم بر سیه **۴** و در روز شنبه **۵** و در روز یکشنبه **۶** و در روز سه شنبه **۷**

و اگر در حال باشد عضلا و عاذا آن را غلو خوانند چنانچه علی بن ابی طالب **ع**
 کرد از بله بر جوش نشانه است **۵** تاغن بزرفه حسن بخواست **۵**
 مشاطه لغه بر بوی گلکش **۵** از غایت نازکی نشانه است **۵**
 ایضا بر علی اندک است **۵** از زخم سر در لطف خبر بوی **۵**
 آرزو شو همی کل خوردیت **۵** ز گشت ناز مردان در گوشت **۵**
 بر سیم نشان با نماند روی **۵** و غیر بر در صفت آب کشته **شوی**
 ز بس در پویه دار پی قرار **۵** اگر بر صفت صف اواری **۵**
 شو هر حرف از او کلام **۵** روان کرده بود در صفت بوی **۵**
 بکشور سر از او نام ناز با نبرد **۵** بلوغ سنگ نیکر دینه او از نام **۵**
 و حضرت جگدی بر صفت **۵** در صفت بر آن کوه اگر چه بر آن غلو خوانند **۵**
 جاش بر خاشاک تر از نوب **۵** دم زنده پندگی همی کار حور **۵**

ان

ز مشرق تا مغرب واد **۵** چون ز هر در یکم کند طی **۵**
 بغرم کردش آن کرم رفتار **۵** بگرد کرد کون سپهر کار **۵**
 هو اما کرده بهش الیامی **۵** و باید در ره او نظامی **۵**
 و حال آنکه خلاص حال است عرفی شیرازی است در صفت **۵**
 گوش اندر بسکیر بنمونه است **۵** همان کس از شوخی او فصل **۵**
 ان بسکیر که کرم غمناک **۵** از ازل تا باید در اندر ایان **۵**
 قطره بکش دم رفتن جلد پرانی **۵** ششم اساس نشید که جعبت **۵**
 و نه صفت لکشم **۵** هر سوخته جا که چشم در آید **۵**
 که مرغ کب است به بال **۵** از بسکه کند جذب رطوبت **۵**
 که ساعنی ز هوا بر حجر آید **۵** حاجت بدور هم از حد **۵**
 که سنگدلی مانده قطع **۵** زان که در نود و نهم **۵**

مصمت شد تا زخم و کرب را بداند **و در عربی ابی طیب کشته شد**
 عقدت سبکها علیها عذرا **لو تمنعنی عفا علیک لا کفنا**
 مرطبات الفیفة العلامة شرح المصاح **العبر العبار والاشیء فی العین**
 کلمة **و از قبل همین لطیف است آنچه علامه تقی زانی در محضر معالی**
که هستی نزد من آمد و با خود کمال داشت پریدم در کسب عواید
که از مولانا عمر شفیق لعین مهران تبسم نمودند و او بجز خنده راه نداشت
چران ماند و در مکتب مومنان و مومنینم از خود لیدن بضم عین و او
در مکتب مهران تعجب نمودند کلمه از مدح عیوب مبالغه است
آنچه از حدس ممدوح افراط کند و یا تفریط نمایند قسما اول الیوم
اسکانیات را بوجه تو فحار **اپس از این شمس و لم زاویه کار**
هر چه در وقت تو لایم همه دانند **چیت کان بر نور و تاب مکتب عواید**
 در حدیث

چه این شمس در چه سوره سلم را تا بدید غیر حضرت زحی بر که کعبه بود **و حدیث**
مدح طوی است همین آنچه مشتمل باشد بر کتاب ادب شرعی که حکیم ادریس
بزرگوار در کتاب کمال فرموده است **نه این است چو این بود در کتب**
عصا را در کتب در مدح سلطنت **شعر صواب گوید بداند همه چندان**
یکه نه این بود و او که بی نظیر و همسال **و گزید هر چه خشنود را در بر سخا**
ایستاده ماند بر این معانی **ایسر مغزی راست **فقد****
چشم هو اسر در بر نه جابر کا شانه **صحف ماسع و محراب مایه**
عجب هیچ تا بفتنه لغوی بگردد **فکردت فضا کردی در همه کس**
شال آنچه از حد مدح شعر بطریق **شده فتنه صفه خواجده محمد حلق**
و جید هر چه با کف کیم جهان **چندین ملوک را خواجده بود در هر**
فاخر باشد ایضا خاها راست **شعر صدر بر این نام و سلیمان جلال**

خلیفه موسی سخن مهر احمدی **الف** در پرف پش پش پش پش پش پش
 کردن و در اصطلاح چال پش در کند متعدد چند از آن پش پش پش پش پش پش
 به باها تعلق دارد و بعضی پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش
 بنا بر مناسبتها باز خواهد است و این صنعت به قسم اول و قسم اول پش پش
 ترتیب پش پش اول با اول هم بر دم عا بد ایضاً شال **عصری شعر**
 تا بویید مشرف تا بنجاید پش : **ب** باها و پش پش پش پش پش پش پش پش
 در شام غایب است و با کین : **د** در و پش پش پش پش پش پش پش پش
عبد الواع حلی گفته است شعر از پش پش پش پش پش پش پش پش
 نخل و آهو خا رو بجز چکان پش : **ه** شهد خالص پش پش پش پش پش پش پش
 در پش پش پش پش پش پش پش : **و** غرض پش پش پش پش پش پش پش پش
 قدم و تا دیان لاغر و پش پش : **ز** او ستاد و پش پش پش پش پش پش پش

ادکو

بر ز بند آن پش پش پش : **ح** بشیر و پش پش پش پش پش پش پش پش
 در پش پش پش پش پش : **ط** پلان را سر و پش پش پش پش پش پش
 فرورفت و پش پش پش : **ث** باها پش پش پش پش پش پش پش پش
قسم اول از پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش
 ترتیب پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش
فصل در پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش
موضوع از پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش
 در پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش پش
المذموب الکلام و این صنعت چنان پش پش پش پش پش پش پش پش
 مشابه فی الیه کون فیها الیه الا الیه فیها و در پش پش پش پش پش پش
 آن بر پش پش پش پش پش : **ج** پش پش پش پش پش پش پش پش

۱۰۰

زیرا که بود معلوم جامع اینجا **ه** هر چه بود معلوم بهر کس **القول الجواب**
 عبارت از آنست که لفظی در کلام شخصی را معنی است که کند در کلام
 و مراد با آن لفظ مذکور همان است که در کلام شخصی است
 قلت لقلت از آیت مراد **ه** قال لقلت که علی بالایه
 گویند که ضمیر صلیبه بر معنی است که مشهور است که گفت سخن که
للا و **للا** صلیبه فرموده مراد است و در جواب گفت ای خیر
 البلید مراد صلیفه از او هم بخیر است و معنی خلاف است خوانسته
 و آتش با بقرینه آورده تا با از صلیفه این خوانسته و در صلیبه
 آورده در پارسی این است **ه** گفتار اینچنین میاید که در کلام
 کلمه خوانند و این هم بخیر است **بیان** این صفت است که
 باشد چه خبر خرد را هر یک از آنها نفس نفس خوش معنی است که
 بهر کس که

زنده است **ه** جان زنده او صمیمی گنج زنده بود **ه** جان بود او که گنج بچهره
ه قدر و شیخ زودت تو سازد **ه** دین دولت ز تو کردن بفرزد
 مصراع آخر این غزل اینست **ه** بلو شامی ای جانست دین **ه** و لا حوا
عزل مطبوع برین وقت که بگفت **ه** صورت تو بر لبه تو نعمه چون که
 پیش از این لفظ صلیفه ایضا ایراد است **ه** آیت تو بر خورشید تو که
 از غلبه که پرچم مراد است **ه** که تو سخن تو فزون تو که
 چند کوی **ه** نم خرد است سخن **ه** ملک تو کسور تو باج تو آور
 و اگر با صفت صفتی دیگر از قسم جمع غیره هم لا کرد پرچم بر لبه کرد
تفسیر این عبارت از آنست که تا شاعر خبر را بصفا
 متواتر و اول اینست **ه** شامی ای جانست **ه** بلو شامی ای جانست
 و در آنجا ای الله با و نه و سر اجابیه **ه** شامی ای جانست **ه** بلو شامی ای جانست

بحر سخا جان کرم مرگ رخا رخ **رخ چو ماه تمامی نقد چو سر دروا**
 لب چو زلف روی چشم آفت چا **اوستا و بعد الواسع صفا صیده**
 کراک اجات آن عریب این صفت و سیاق **لاعداد و لطف و کسرت است**
 در خوابه سخنان با وجی هر چه جواب **اگرچه اندکی چند از هر صیده**
 که در دل چشم نهفته نظر چاک لب **نبشته بود در چشم دلاله در زلف**
 نباشد چو صحن زلف جز لب و کرا **نه روشن شب تیره کل بودی**
 نشان دارم هم از عشق و در بحر **سخت از چشم لغز روی از دم**
 ز در دست و ابرو و بجا تو با هم **بدل کم و بدم سر در جیب**
 باشد معشوق سر در دست و شخص **در کس نه صبح لب جان سیاق**
 تمامم در غم در رخ و جواهر او **لایق و سر کاره روح در**
 سخن و دست و طم از علم تلایده **سخن از ماه و بر از عجب خط کار**

این مرد کجا خنجر چو کوه جان **سگر کفشار و شیرین رو کوه خسار و پیکر**
 نباشد چو لب و اندام و کیهو در **سگر برین گل رنگین و شکرین**
 ندیدم چو لب تو از شکل فر شوخی **بود لب و در جیب لب از کوه**
 ش در در خط و خد در زلف **مه و مهر و لب و زلف و کل و سر و کلاه**
 مشو برین ز جور چشم و رخ و بند **بگر خوار و در از در چهار گوشم**
 شتم در بحر بند از روشن غم **نفس منوس جگر با شکر این**
 بجا بر لب و مهر و دلف و از در **نختم تاب در دم از چشم جگر**
 سبکای و نخیم غم در زلف و بر **فرار از کرم و جگر از کرم و جگر**
 عذار و خط و زلف لب و در **بهار برونه و صبح در و کوه**
 باشد لب و لفظ و جمال خیال **سگر در زلف و کوه در زلف**
 زلف و رخ و خط و لب و لعلش **سمن سار و سار و سار و سار**

نباشد خالی از فکر و خیال و ذکر نام او : روان شرح خود در سخن لب نفس در
 بیور در دست پر و فرج و کوی بدید : کل کاشن می از هر نامه در کوه حصار
رساله ششم : شاعر در هر پستی که گوید مشایق آرد چنانکه **ف**
 نمک آید چشم اش تو : نمک تاب هر جره مار **ف**
 بزرگی با بدت بخشد کن : ز نادان به نیشانی ز روی **ف**
 نایده ز کورم از آن سگ : آرزو در کار تو مرد رسد **ف**
 و صد چند آنکه بستر دلم از **ف** : کوزه هر چند پر کبک و **ف**
 سرخی رو بوم از آن دل : چه گلگون شو آنکه در **ف**
رساله هفتم : شاعر در پستی شهر درج کند و آن **ف**
 نصیحت عالم چو در **ف** : بکوش مردم نادان چو **ف**
 هر سبک پاره نشود کوه نفس : هر زلف بود مدینه **ف**
 دلم

کوه من از جفا حرف : کوشی فارغ از بلا سر **ف**
التهک : این صنعت چنان بود شاعر کلام آید با **ف**
 هر کجاست چرخ کلام بشود معلوم **ف** : روح است **ف**
 روح کف بشود و نخواهم که گویند : ز آرزو که مدح **ف**
 حیف باشد را که آن کوی از **ف** : ش شو ناپاک **ف**
 دانی پس در زار و بطن **ف** : زلف است **ف**
 هر کجاست که گویم کف **ف** : بوسه **ف**
 بر پا کرده و برود **ف** : خود **ف**
 بر در ز سکنده و از پس **ف** : **ف**
 این صنعت را **ف** : **ف**
 چو بر **ف** : **ف**

او که **خام غول** در کشت است **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 که در مارانیت او **خام** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 از شد باروش عاشق از چهره **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 به چکس دیده است **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 ماه پیش کجاش برود **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 نیستی و یوانه برایش **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 کر کل نه **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 از خان **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 چشم تو **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
المعنی کلام مورد است در کت که بطریق **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 بطریق طلب یا **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 از قول

از قبول **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 و اگر است **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 است **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 مکتوب است **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 حرف **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 همه **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 اخراج **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 علی **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 سینه **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 در **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او
 با **سرخ** سر او **سرخ** سر او **سرخ** سر او

بیم آمد از پستی موسی بر سر صحنه و خط با ستم باشد
شاه دل پس نو در میان باشد نام آن سرو ما هر دو باشد
با ستم پست نام بدم سر حرف و آن پنج بگر حساب پیروی
از خمرات بر خمرات و پنهان از لفظ پاره پاره که کند و با بازی
پارسی مراد و اندک چنگ از این مایه است مخلص از او فخر نام
عست همچون رسا و کرد پاره زده است و نه داد و شمشیر زبان
کن اندر بر سر پس بر زرد مغز زین کوه و معربان نامش باشد
و در دراصل گویند پس مخلص در شب خفته معنی مقول از تعبیه است و تعبیه
پوشید کردیش و ضمیر در شب بیدار صفتان معربان نامش
تجیر فلوعد ز و سوره فطوره و علم معنی معرب است چه شمس کلام مطهر می باشد
و آن محضر محمد آن منسب به اندر حق آن خواهد شد که در آن تصنیف شده است

بسیار

پهن مگر کاشانه در لیس کعبه زرد **الف** کلامی است موروثی
بر ذات ششی از شباهت بزرگ خواص و لوازم آن ششی شرط با که مجموع است
مخصوص باشد بدان ذات و غیر آن ششی چند هر یک از آنها غیر است
بطریق و زمین تنفیم و طبع سلیم شعال کند در آن کلام برداش و علم این
خوانند مثال بر حاجی کعبه لغز نام **ف** چه قربت کند ز خاک پسته
چه قربت کند در سرشت از چه غم و غم **ج** چو شمع از سر بر بندش بر سر است
آرزو خیرین پوشش عفا که با سپهر **د** بر نحو بر عدل صبح ماه و شب تیره
فشان بر گل با دام شاخ خضران غم **ه** بر گنجان بود این مجلس که آن
خمران برود چو کشتن در فخر معجز **و** کجایان حرف از او ایم و آن شمس
بلکن حرف اول را بخیر محمد دره **ز** جوان نیز زین را بخیر کعبه
مراد و پنج ماه نو بوسه شد **ح** **ه** مسلم گوید لغز نام **ف**

چهارت از لفظ است نذر و در اصطلاح لفظی در مدلول و احوال
 در آنچه در دلالت او بجز احوال و اصوات و احوال و احوال است
 فرق در بیان لغوی معانی است در معنی لازم است در مدلول و احوال
 از قبیل اینها نیست مطلق نظر مطلق است می باشد از شمار و در لغز این شرط است
 و در آنچه واجب و دلالت او بر خصوص بجز علات صفات باشد و این
 در معنی لازم است و بعضی بر آنند در فرق در بیان معنی و لغز است که
 در معنی استعمال با هم است و در لغز معنی فاما ایقول ضعیف است زیرا
 که روابط از لغز بر اسمی اراده کند بجز علات و صفات و احوال
 یافت و در بند و طوطا کشته در لغز معنی است الا آنکه این را بطریق
 گویند **شعر** این صنعت بهر قیوم کما فصلت و اجمع و این
 چنان باشد و تعدد در خبر در یک صفت جمع کنند چنانکه معنی است

چهارت

محمد الهال بیت ایتموه الیهنا **ف** خوش نیت عادت پر مهر **لا** بحر
 پنجمش بیت **ف** شعر و کعبه جنود رحمت دان **ه** شربت مال جان
 آفت دان **ه** شرف آید سوره را کربند لیت **ه** در کلام
 رعایت این صنعت را **شعر** به در باغ مملکتش جلوه کرده
 غنای و طوطی و دوس **ه** که از اندیشه شکر خروان **ه** کوه کوه
 باره و مطلق و کمر **ه** پند برش بر جواد **ه** جوشن و جوهر کوه
 کارگر بر بارگ خصمان او **ه** که ز خشت و نایج و تیر و تبر **ه** رود
 در پیشش ساخته **ه** بلند و مگر یک بیت **ه** **شعر** چهارت است از آن
 شاعر خبر را از یکدیگر جدا کردند و هر که امر را بوجه دیگر شرح دهد
 میان ایشان جمع کرده باشد مثال **شعر** ماه تمام هم چرخ نیاید که
 در کجاست کس حاش بر چمنار **ه** کفر حصار نایب تله نایب **ه**

بخت برست ممد و ج کرد و شیر لطف احرام و عظیم کف دارد و در جود اطفال
 و نجات مغان دقیقه فرو که است نماید مثال چنانکه قوامی مطهری **قطعه**
 خسرو با زمانه در جنب کم **۵** که بهم سبک از دهم سوار **۱**
 چه بود کف تو بردار **۵** از میان مصر و زمانه بخار **۱**
 در از دست روح قدس پاک **قطعه** در شیرکان فکر مرا شک در کنار **۱**
 این تو عروس باه بخوبی نظیر **۵** غیر از تو خاطبی توان کرد **۱**
 ادب بگر و نصیحت بگر و شعر بگر **بضا** من غریبم و شاه جهان غریب **۱**
 که کرد از تو سوالی بفر خود مگرد **۵** کف تو کینه اش مال مال **۱**
 و حکیم امور کفایت بفر تو لغز **قطعه** کفش از او معلوم بگرد **قطعه**
 استغفار و لطف تو قبل آسمان **۵** و مستعان جو تو انعام روزگار **۱**
 در شب خواب بجز بده راز **۵** بنی و شعر گفته شد در روزگار **۱**

مال جبار

مال جبار بسک و خد بر برادری **۵** پس ضرب کن با است آن مال جبار **۱**
 کجرف و کجرت چو او تمام **۵** منغ این در خولا نهانی **۱**
 مجموع جناب این بر در صورت **۵** چهر در ضربت شجاعان **۱**
 این است انیسم و کرنا رو ابو **۵** از نور و اندازم تو هم روار **۱**
نصرت در هر فصل این حکیم **۵** این است بجا این **۱**
 و شقی ده که در برم بگرد **۵** یا و شانی در برش کرم **۱**
 چه صانع است که در خود شیر شد **۵** همه آنکه جبران بر در جوش **۱**
 ش بدو چه چه آنچه حکیم **۵** خدای رسد که ربال در کند **۱**
 مین نصیر از کس که با و شانی **۵** رایا و شاسا حه **۱**
 لطف خود و انعام خود **۵** چه حال که **۱**
 تا در روز مش سلطان ابو **۵** چه **۱**

درج کند طبعه قار با کوبه **قصه** مراد دست نه برایش فریاد
 نه بر می بد که گون دردم باشد **۱** بزرگتر ز سر در عیان پیش
 مرا کور و اینک بزرگتر چه **۲** شمی مریدان در جهان بودم
 همان جفا پرین و بسیار **۳** کینه پایه مریدان خود کند
 چه چند کوه کشیدم در دست **۴** ز شعر سخن غزل بهر است اویم
 بصفتی توان ساختن از او **۵** مرادان چه در شکر این کوه
 مرادان چه در توین **۶** پس کجا در از او بگفته مرادان
 چه بنده خوانم خود را در **۷** کوی لقب هم گفته ز کمر را حور
 کوی خطاب کنم نفس **۸** هزارت بگفتم آب از او بگفتم
 که خبر ز بیمه که ایم از کس **۹** بزرگتر که هر بارشان کردم
 چه چکس پیش در کمر **۱۰** در این زمانه چو فریاد بس نمی نمم

در این

مراد در تمام بر آید **۱** و ایستاد و بود از او غافل چه نصیب
 چه چند **۲** بزرگتر ز سر در عیان پیش
 کس ش حال با یک غفلت **۳** هر که قانع شد بخت ز سر در عیان
 مرد پنهان در کلهی پادشاه **۴** شیخ خسته در میان پادشاه
 پر از از ناتوانی که چو پند **۵** هر تعلیم مریدان را می را مکتب
 راست روز پروردگار **۶** چه نطق که کدره در میان
 راه رو چهره در با کوشه **۷** پوه ز چهر رخ بارانید
 نفس شیطانی با تو **۸** مرده با بندت چو مار و کرد
 عاشقی بخت و مردان **۹** سلسله بندت و بران ما درون
 را و چه کفایت نام **۱۰** آب چهره ز نفسش بر روی
 از نمون ز بخش **۱۱** امثالش را درش را لب

کز مال آسایش نعمت بین بخت : خاشاکه زار زار لاله و گل
 کز شمشیر سایش و آرایش خویش : شاد بر کلکونه کرده کفیا و کف
 بلسونی کوه با چشم معنی بکوه : ناچه جنبهها در این دیر بیدار
 و هر خاکی را نموده سنگد کاین جوامع : بحر آبی را غلوه میکند کاین کوه
 یاریم تویش ده کار تمام و کمال : آنچه فرمان خدا و شکر
 هرگز بود می حضور و طرب : باعی بر خطه شو زیاده رنج و غم
 هر دم الهی در رسیدنی است : انصاف هر از طالع خود در غم
 عبارت از آنکه از امر سر و صورت بصری است : امر دیگر با نده
 اشراق کند همه با نده کمال انصاف : در آن وصف و تفسیر از آن
 فحش کینه چنانچه در شعر : لا خیل عندک یحیی و لا مال : فلیعبد
 لفظی ان کم یعبد احوال : خرد و شوق ز کم ز بند و زن مباح
 کز آن

کز بر امر مرده خود در دین جان خویش : و امر بر تو ایستاد کف
 کفم از دل و راز و بر چه لایه آید : کف زنده و پیکر چه اولاد
 چنانچه در معنی پت عریه را بهارسی کشند : العکس تو بر ما کار
 ترجمه مثال اسم اول : لولم یکن میت ابورا به خدمت : لماریت
 عقد مطلق بر چه که بگویم خورانه منتش : کس نپذیرد بر میان او کوه
 اذ اکر کم الرحمن عند العزیز : فلن یعذر الخلق یوما یهتبه : و من
 مولاه العزیز انانه : فلا احد با العزیز یوما یهتبه : هر که کرد
 خدا عزیز : خوار گردان کیش نه تواند : و انکه خوار کشد خدا
 عزیز : هیچکس غرور کرد اند : مثال صمغی : ه پات پیران
 ترجمه سازند رشید و طوا کفیه این است حکیم هر خرد و راه پیران
 در عریه نظم نموده : هر که دم پست است مرد هر جویران : از حد بر لایه

دیش عظامی رخمه کبسه در کتب بزرگ در دستنامه شرح ابرار است
 در خانه در چند اشعار کجایه کلمه و در نه لطیفی غرضه مثل آنچه
 اشاره بشد شعر چنانچه در این بیت عطف در اشعاره بیت محمد خواجه
 پیش من عاکر کونین بچهره کج **مربع** صرخ چرخ پرستم و در آن
 این شایسته نوزاد خواهد شد **مربع** بر فلک بدم و در آن
 بدم در شسته خویش آمد و منکام در **مربع** در صفت از خود مانند
 و این چو بوی شسته عروسی عا که پیش از آنکه انبی را عام سازد سخن در بیان
 در صفت غیر او ماست کفیه تمام سخن نمون مشغول کرده و این را
 به خوشی خوشی و خوشی و خوشی **مربع** در بیان کفیه
 که زاید بر صبر است و در آن او پندیده به شعر از اسلا پرده خوشی
 سابقا بوده که در پنج خمار **مربع** در سخن مملو **مربع** در سخن مملو
 اندر

ذات بچو که جلیمت و بچو بار **مربع** لفظ فریاد و سر در پند **مربع** لفظ در
 با بچه نیر در پند خوشی است و در این مکرار هیچ است **مربع** مثل
مربع کرمی رسم بخت معذورم **مربع** زبیر از چشم صداع سرم **مربع** لفظ
 و در خوشی است چه چشم و صدغ غیر سر می باشد **مربع** خوشی است ان
 که آوردن کلام معترضه اگر چه زاید بر **مربع** باشد تا در سلاست لفظ
 کند و چون با چون او ببار بچو **مربع** لفظ اشعار بر سر در این
مربع در جنب را روشن تو نور اشیا **مربع** اشعار بر سر در
 مثال **مربع** و گفت که آمد ابر کرم بی درم **مربع** هر چند بدل **مربع**
 کم مباد **مربع** به نو ما را ابر است **مربع** است خنخ جلد باغ **مربع**
مربع لفظ آمد ابر کرم در فرد اولی و ابر است **مربع** در فرد ثانی خوشی است
مربع خوشی است **مربع** حسن کلام شو سخن را املا **مربع** سخن

با خیره گشت چشم در سینه او نظر **۱** چه جان بر روزگار شایسته
 و از این قسبه گشت آنچه پند از عقول خطا گینند و سناظره به شعرا
 میان این بند چه سناظره بقیه قلم چه عشق و دل و مثال آن چه
 از غایت که در آن است **۲** **قصه** عشق در جبر جلال و ملایم
 ببردند برین **۳** **قصه** هر راه در شهر خورشید گشته است
 هر راه در شهر خورشید **۴** **قصه** مل در شیشه انداخته خورشید گشته
 کل ز خویله رخ او خورشید بقون علم **۵** **قصه** مل بر آفتاب آنجا نهیم علاوه
 هر طرف قافله بر قافله لطیف **۶** **قصه** مورد از زینم حیره نماید از بار
 روبرو از نفوسم خیره زنده با ضعیف **۷** **قصه** چه نقاب از رخ نورم مارچه
 احترم شعده ام شتریم هر دم **۸** **قصه** از فرغ رخ فرجه جبهه چه سحر
 بصفا در دل سینه خسته خورده **۹** **قصه** دلوار است گلزار **۱۰** **قصه** توفیق مثال

زده گلزار

روح نجات است سرکش کن خاتم **۱** **قصه** خاتم خاتم خاتم خاتم خاتم
 نام نامی مریغ مرا کرده رقم **۲** **قصه** گل خسته به با خیره هم اندر
 اتم تو که گشت خدایم تو کم **۳** **قصه** اما آنکه ز راه رسد که در آن
 آیه جاست بنوا کرد به برت نام **۴** **قصه** کر چه در نشانه نیت طریقه
 در خار تو همه در دست است غم **۵** **قصه** بود اول همه جبر و در صحر
 بون دار چون سپهر **۶** **قصه** آنکه در یافته بر تو نفوس بایسته
 مشخص کرده و لا حول کن که در **۷** **قصه** نسیم آن که چه چه بود که میگوید
 صل باریت صا روح رسول اکرم **۸** **قصه** جبار است شاه نسیم از خیر
 رخ نوبت بنوازند در بار کس **۹** **قصه** در شش مراد عن مصطوفی
 آن شمشیر جرب خسته در ایسم **۱۰** **قصه** تازش مریغ این سیر و جلا
 بر بر بر اولاد در رسول اعظم **۱۱** **قصه** مریخان آن شو که بر اولاد

صلح چنگ کبیر پیش و کبیر پیش **بای** طبع و جوهر صفت با و در آن **طهر**
 او سواد بر الفرج رومی گفته است **بای** در سر در آن به هم چسبند نفس
 ناز و نوزاد عالم بهر **بای** به نوزاد توان بود و بس
 کما به بخت بخت هم **بای** ناسی در صفت ناسی ناسی کند بود
 غیر شهاب بر لفظی و لفظی صفت ناسی کند ناسی در صفت ناسی
 لا تجسی بای من حیل **بای** صفت ناسی من حیل
 غلور بر کار ناسی صفت ناسی صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 کبیر تا به ناسی **بای** صفت ناسی صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 کبیر و خنده و کبیر ناسی صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 دلم و صفت ناسی **بای** صفت ناسی صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 بکشت و این قسم را ایام تمام دهند **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی

و جانانه

چنان باشد نه شش یا شش خرد را جمع سازد و با یکدیگر نسبت داشته
 مانند ماه شهاب و کل و بل و کمان شال آن صفت در ناسی و کبیر
 شال پر حاجی است **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 با و جوهر ناسی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 رودگی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 به کبیر ناسی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 صفت ناسی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 کبیر ناسی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 ناسی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 ناسی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی
 ناسی **بای** صفت ناسی **بای** در صفت ناسی

رخسان بود بر سر چو چشم **۱** کزین مثال ارم شد فیض ابراهیم **۲** قسری از با
انچه نام کلام مناسب باشد کافی **۳** نه شریک اندر که **۴** لایب **۵** رو بود **۶**
وهو اللطیف **۷** در پستی **۸** و زجر وصل بود در هر چه **۹** نه در **۱۰**
چشمی غیب از نظر **۱۱** ملحق است بباب مثنوی پیام مناسب **۱۲** آن **۱۳**
در معنی غیر نسبت **۱۴** لغوی **۱۵** محب مفهومی با هم مناسب **۱۶** در **۱۷**
در این مضمون **۱۸** چه در قرآن مجید واقع است **۱۹** شمس و القمر **۲۰** و **۲۱**
الشجر **۲۲** چنان **۲۳** مراد از کرم در این آیت **۲۴** بجز **۲۵** **۲۶**
پایست **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

یاد اوست **۱** انسان را **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

کمال الهمم همیر کوه و از صفه قلم بروج آید **ف** رخ تیره بر سر کوه بر سر کوه
 کوه در کوه خانه و سنور کورما **ا** از صفه که با بدج شمال نایز **ف**
 زبان بوسن از شفا خانه برین **ا** چونک خنجر در زین نظر و سما **ل**
 چهره سماع مرقب اینج باشد **ا** از غزل چشم و کلام سبب
 شگفتی نموده باشد و هرگاه با هم نام خوب لطیف بود **ا** و سوزنده را **ا**
 در شنیدن کلام با شایق سازد و آنچه از نسیب بی وجه سبب
 گرداند از آن قصاص خوانند اشعار عرب در ایام جاہلیت بران **ا**
ا حال این طرز مطلق و مطلق است **حسن** لفظ چنانچه در شعر است
 آخر شعر خوب کوه و لفظ عرب و نسیب چشم کند زیرا که **ا**
 در کوه کوه و نفس نسیب طمانند و شوق به اندازد باشد **ا**
 در پاست گذشته گذشته باشد فراموش سازد و این در صیغه **ا**

بجای اول

چنانچه سبب از مع چنانچه **ا** نایب کلب و ایران بصلید **ا**
 برت پران بود صیر **ا** پوسته با امر کوه کلب نور **ا** **ا**
 غم و تپش تو طیر **ا** از چرخه بهوت چرخ **ا** **ا**
 مدار شمس را نیر **ا** برت ز حکمت و دشمن **ا**
 چست ز در و در و کوشن **ا** **ا**
 کس را حسن جمال چشم را فرود **ا** **ا**
 با کرد و کوه چشم ملک را **ا** **ا**
 نایب پوسیده **ا** **ا**
 با کرد و کوه موافق **ا** **ا**
 همیشه نایب نعت خال **ا** **ا**
 دل از نو برود **ا** **ا**

همیشه ماه نرود و صلاب بر من **عقیقه در شهباء بر کعبه مقیم**
 عود بس ای به سوی ذره بجز **صلوات بر شاه بردارم**
 این قسم عارده تا طمان پذیر باشد **دعا تا نزد خدا الابد**
 عبارت اراده شاعر در شعر غریب الفاظ غریب **مبارک و مضمون**
 تازه و مغز نو خراج کند در دیر بر او **تسبیح شریفه در این صحفه**
 صغیرت بلکه کلام ماهران جمله برین خط **شال سلطان ابراهیم**
 عش آمد و در خسته بستم **عقل شد و همش وقت و اهل**
 بن و در تهنیت و هم کوش **خبر دید که هر چه داشت در پیم**
است در وقت رفته الله علیه **موت مرا می کشد قدح به سر**
 بد و زده بسته کشتی بگر **ز نام چه کفر چه استیغاث**
 که کفر و در دیده خوانی **جلوه لطفش هر کس مرید**
 پایانی

بکجه بگو که مرغ نیش بر **و چه شو اگر شبی بر لب تو بزم**
 تا لب تو بر سر جان برسد **بش پور که عیب از تو**
 در عشق تو هر جا رو پای **کرد آتش همه که آتش از کربان**
 در تخم دردم از خیرت **عشق اگر نیست خواهد بود بسیار**
 رات گفته ای که چو در **ناتوانها چشم تو را چو کرد**
 که بخش زم ابو که کین **بوز بر سر صلیحی بجز بر سر حیا**
 بر عیش و گران را می **بیشه دسانو مارا همه چو سنا**
 حضرت خدیو بر او **مرده نینه فرموده است**
 پیر سر کبک تیش **بجز فی از بلا باش**
 کلند امی و کر کل ز **ز بار کل کشد نفس گران**
 بوبرین ساعد با در **و ناید نرکی اندر تامل**

کز زلفان بر پیش بزم دم ؛ نزد که کیش برق مجسم ؛
 سگم از بس صفا بسته بود ؛ توان دیدن در آد کسرخ ؛
 بود نزدیک دیش در راه ؛ کم نشسته باش که بود ؛
 گمانم بر غلطت اینک ؛ نشان سایه چاه رخندان ؛
 یقین کان حلقه موی سالی ؛ در او صد چشمه حیوان سال ؛
 در شیده و طوطا چه تمثال این دست خضر ز نوشته **قطعه** ؛
 توان شایگی اندرین در ؛ جوده و کبر در دست مسلمان ؛
 هر کویند در تیغ تهنیل ؛ در برب عاقبت محکو کردن ؛
 در بر همین مصراع ابداع فصل بیع را هم کنم و مراد بوقین **قصه** ؛
 بر آتش پیدان خور و خازن عخل و هر محب دستور مانده در جمع این ؛
 در سرگشته قایم را باید لفظ را با معنی زدیغیر را بر لفظ کرد ؛

در بیان

میان سپهر طربن و من سپهر **کلیت** ؛ از در کوشش حواش ؛
 میان صاحب و صاحب جواب ؛ صاحب بزم که خواهد و صاحب **قصه** ؛
 آنچه بر آن مامور کنند از این کوشش **قصه** ؛ هر که رسید ؛
 صاحب در غل وی ؛ ایها الضمیر نعم قد علماک هم ؛
 بخدا در هر شعر نجات کبران **قصه** ؛ و رسد و ابوالکاسم حریری ؛
 بان حکایات هم تصنیف مفاستفح کرده و اداره **قصه** ؛
 بکاف و اطراف شایع است و آن در آن **قصه** ؛
 الصدر با و نه حلیفه عباسی در دارالافتاء **قصه** ؛
 بر آید بجز **قصه** ؛
 سراسر لفظ آورده بود در **قصه** ؛
 و این **قصه** ؛

در سه شعر اولی و شاعر شعر بضمون و کبر را بنام کند اگر چنانچه
 اتفاق در کس از عموم واقع شود مانند نشیبه چهره بکفر و کبر و بدید
 آنچه اورا مرده است بکنند در قسم ضعیفی است هر دو قسمی بر طایفه و هر کدام
 از آن متبرک بر طریقی **لا طریقی اول** قسم طایفه است شاعر شعر غزلی را
 بنام کند بخوبی نیست باین پنج تعبیری لفظ و مغز در هر دو این
 طریق رانج و احتمال مانند در سه مصرع در ذرا خلقت چنانچه در سه
 بزند و چاه شش بجز صباها و فصله و کجای حیات در
 غلج شجر او بر دست پادشاه جهان است صبر آن نماند کردی کن
 با بر زر ز کور در کباب پادشاه زاده لعینت را بر سرش جهان
 ما مودت و شمی در پنج بخلی مکرر شعری می شد مولا خدایم نام خواند این
 هفت سخن و پنج را پنج تعبیری بنام خود خواند **معرز** از سرکان

بزه در سرکان مهر سرش شایسته **کس** در جهان منم تعلیم خود پدید
 نقد اسکندر را بر زر از مردم چشم **کرد او** که درم حاج از مردم کرد
 طریقی هم از هم هر آنکه منع شعر دیگر را عام بگردان بعضی الفاظ بعضی
 مترادف پارچه **ابر** کفتر **مردم** بشه خوش **مردم** بشه خوش
 که بر جهان خویش نزارد به **حکیم** او **بشهر** خویش درون
 پنجاه **مردم** **بعن** خویش درون **بها** کوه **شیخ** لطیفی
 نشاید **بش** از پنج **بزن** **دفا** در آب **شمشیر** در زن
 دیگر **بکوه** **ابنه** **بزن** **دفا** **اسب** **بزن** **شمشیر** **دفا**
 طریقی هم از هم هر آنکه منع شعر سابق را عام بر دارد بعضی الفاظ را
 و مترادف **از** **چنانچه** **در** **حی** **کوه** **شعر** **مردم** **بکوه** **بها** **بزن** **دفا**
 که نه **بک** **آید** **از** **ضمون** **دفا** **او** **بک** **بش** **دفا** **بک** **بش** **دفا**

در پنج شش و هفت خندی **۴** مولا محمد و جواد می موافق آن آورده
 گفتن در دست راست بر تنهای **۴** مدح است نهیت انجا حصار
 او کرد بویف و هد قطره را **۴** تو خد و بطف کنی بذل مشا
 و هم در این طریق است گفته **۴** شعر بگناه دعا هر یکی صفدری
 از ایشان شتر زعد و شکر **۴** ساور دک هر یکی رستی
 از آنها یک وزعد و علی **۴** و این در طریق امیر اعد
 در سج مانند لا طریق شش **۴** هر طریق اول است مضمون بر شعر
 ش باشد در بار حجر گفته **۴** شعر فلا میعک مراد بجا بجم
 سواء ذوالعامة و انجار **۴** و ابی طیب نیز در عری گفته
 و من فی کفیه منصف صاب **۴** کمن فی کفیه منصف صاب
 و در پاس رکوع گفته **۴** هر که بگشت گذشت از در **۴** هیچ نامود
 این دو کلام

در پنج اموز **۴** و ابو سکور مانند آن آورده **۴** هر که پس از
 در کار **۴** که بر زنیان تو اموز **۴** و هم را این طریق امیر و در
 پر و از بر دست او **۴** درون از شعله هستی گرم **۴**
 برون سوز خود آیین پر نیز **۴** درون سواد کفش شتر خرد
 اصغیان جعفران **۴** در اول گفته **۴** شعر لبش یک **۴** بنیم کرده
 برادر آردش در بچه کیف **۴** طریق از غیمت بر این **۴**
 مغر شعر دیگری خنداید و لباس دیگر طایر سزد و از پنا بر پنا **۴**
 در ناز سخنری است **۴** شعر شلبو او اشرف الدما و علمیم **۴** محمده
 کما کفتم لم یلبو **۴** اچینت گفته در صفت شعر **۴** میس الخلیع
 و هو محمده **۴** من عده **۴** کما ما هو معده **۴** و در پاس سخنری گفته
 کجاست آن قبا در کس **۴** کونن پاید چرخ در برده **۴**

و شربت بودا در یکس میخ آورد **فوق** بفرم صفت درگاه بود هر طرفه
بسا بودک از تاج نیزند کمر **فوق** مثال بکر ابرو در دهنه **فوق** شمشیر بازان **فوق**
بنا بر سلاح به حساب شمشیر **فوق** زنجیر از ده شمشیر **فوق** شمشیر **فوق** صفحان در صحن **فوق**
سلاح جنگ دروش چنان چیت **فوق** کفشی شمشیر از پنجه اش **فوق**
طربون تالت از قسم غیر ظاهر **فوق** انکه شاعر مغربی را قلب باید در صلا **فوق**
ظاهر سازد بطریق لطیف و طرز لطیف در عری **فوق** الی شمع کشفه **فوق**
اجد الملائت **فوق** بودا که لیدیه **فوق** جبالند کرک **فوق** فلیلمینی اللوم **فوق**
و ابی طلب کشفه **فوق** اجمه **فوق** جنب **فوق** ملامه **فوق** ان الملائه **فوق** فیه **فوق**
و در پاسی امیر مغربی **فوق** نظم **فوق** آن لفظ مستلما بر آن رو **فوق** کشفه **فوق**
کو لیت کوتی از وی **فوق** سطر **فوق** شب در بهار میکند سوی کوی **فوق**
آن لفظ **فوق** شرب **فوق** آروان **فوق** رو **فوق** بهار **فوق** امیر **فوق** سرد **فوق** میهر **فوق** یا

در انداز

اوست از در خرم و خرم شدش **فوق** چای **فوق** راست **فوق** روز بر بارش **فوق** شکر **فوق**
انکه از دست **فوق** غم **فوق** هر مغول **فوق** است **فوق** در بن **فوق** خضر **فوق** بر خنده **فوق** شش **فوق** لطافت **فوق** از اول **فوق**
و معلوم **فوق** است **فوق** در جمع **فوق** تمام **فوق** سرده **فوق** هر کور **فوق** شد **فوق** اگر **فوق** شوم **فوق**
بنا بر شد **فوق** از اول **فوق** است **فوق** غیبت **فوق** حسن **فوق** کرب **فوق** غیر **فوق** آن **فوق** مغول **فوق** و این **فوق**
حکیم **فوق** از **فوق** گفته **فوق** صفت **فوق** نیم **فوق** جان **فوق** در **فوق** کوب **فوق** هم **فوق** است **فوق** خیر **فوق** است **فوق**
رنگ **فوق** کینه **فوق** ال **فوق** و حکیم **فوق** از **فوق** گفته **فوق** قدر **فوق** تو **فوق** که **فوق** طلا **فوق** به **فوق** بزر **فوق** بود **فوق** در **فوق**
یوسف **فوق** صدف **فوق** در **فوق** لار **فوق** و اگر **فوق** شای **فوق** در **فوق** لطافت **فوق** و با **فوق** کرد **فوق** کی **فوق** بر **فوق** از **فوق** بصر **فوق**
باش **فوق** هم **فوق** از **فوق** دم **فوق** است **فوق** لاف **فوق** در **فوق** این **فوق** است **فوق** چنانچه **فوق** در **فوق** حقی **فوق** گفته **فوق** است **فوق**
بدر **فوق** تو **فوق** کفشی **فوق** سرد **فوق** است **فوق** میان **فوق** قبا **فوق** برخ **فوق** تو **فوق** کفشی **فوق** های **فوق** است **فوق** بر **فوق** کلاه **فوق**
چو **فوق** ماه **فوق** بود **فوق** و چو **فوق** سرد **فوق** و نه **فوق** بود **فوق** و نه **فوق** **فوق** که **فوق** فید **فوق** سرد **فوق** و کله **فوق** نذر **فوق** ماه **فوق**
در **فوق** شیه **فوق** و طلا **فوق** اطافه **فوق** **فوق** ماه **فوق** سرد **فوق** در **فوق** است **فوق** نیم **فوق** نشیه **فوق** **فوق** در **فوق** آن **فوق** خیر **فوق** بر **فوق** طلا **فوق** صفا **فوق**

تو نه چو ماه اگر ماه را کله بگو **۴** تو نه چو سرو اگر سرو در با باشد **۴**
 و اگر شعر نامه نفس و هن بود از اول در لغات برابر با اول باشد قوی
 مذکورست چنانچه این بیت **ب** شعر گزیدم و کفتم گزیدم از غم تو **۴** اگر چه
 در بر غم تو افزون شد **۴** سفر گوم در از در اشک لب **۴** غم
 عشق بریزل فزون شد **۴** گفته **۴** حکم باخذ و سر باید نموده معلوم
 نبوده شعری هم از شعر اول بجهت و سیم نشاء شعر در اینجا طرداشته و لا
 بنواند بگو در اصل توارد و در طرا باشد یعنی آنچه در زمین شعر اول خطور
 سحر اشاق بدین هنرم خطور کرده باشد چنانکه کمال الدین سیمین گوید **۴**
 مگر تو از د خاطر در بر **۴** نمک لبت کس تعرض شو بود **۴**
 در راه رود که برابر رو کسبت **۴** عجب باشد اگر او نشد **۴** در پی
 و آیت اشده را هم حرف جت فسام سره آورده و کلا در حاشا **۴**
 علی

بلکه جمع توارد و خاطر است چه اگر لبت کسبت **۴** توارد و تو چه در **۴**
 آنچه در سطر است و بر نظام **۴** آنچه هم قصیده در مدح میرزا سلطان احمد کمره **۴**
 در یک نظم شبیه **۴** طلب اصلاح نظر بر نظام **۴** آنچه حاشا رسانید اینجا **۴**
 نام و از کفیشده **۴** به از پی شهنشاه **۴** آنچه در مدح لبت **۴** در کرم **۴** ما سخن **۴**
 شو **۴** میرزا محمد نصیری **۴** شهنشاه **۴** آنچه در کمال نظم **۴** آنچه
 جواب **۴** فخره **۴** شهنشاه **۴** فخره **۴** آنچه در کمال **۴** آنچه در کمال **۴**
 و کافیه **۴** پاره **۴** در پیش **۴** نهاده **۴** مسکرت **۴** و در از **۴** هر یک **۴** آنچه نوشته
 یکدیگر **۴** را دادند **۴** در حرف **۴** از غم **۴** نبوده **۴** آنچه **۴** آنچه **۴** آنچه **۴**
 نهال **۴** مشن **۴** عدل **۴** کل **۴** باین **۴** کرم **۴** سرو **۴** چو **۴** سا **۴** سا **۴** سا **۴**
 در **۴** کمال **۴** مراد **۴** کشته **۴** است **۴** و **۴** فخره **۴** از **۴** سر **۴** آنچه **۴** با **۴** در **۴** آنچه **۴** از **۴** شوی **۴**
 و موهای **۴** سیمین **۴** آنچه **۴** این **۴** بیت **۴** توارد **۴** آنچه **۴** کمال **۴** سیمین **۴** آنچه **۴**

هم از هم چون کوهستان **د** و بر هر باغ در کوهستان **د** و عمو ش **د**
 کعبه و هزاره سال در دیوان **د** فیضی انزل عین سطر **د** اطلع
 عالم ز آب برده نام کرده **د** طوفان آتش است عالم کرده
 سقالت **د** و پیش **د** محی الدین **د** فیضی **د** شوق **د** کی فارغ کرد **د** سقالت
 از آن **د** شوق **د** در بر داشته **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 کت **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 بر جواد **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 و حضرت **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 جلیق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 شخصی **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 و بی **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 با **د** شوق

شتاب **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 دیگر **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 شیخ **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
خاتمه **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 و لفظ **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 درین **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 در **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 در **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 این **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 که **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق
 این **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق **د** شوق

دست کرد چنانکه ابوسکور جمله قاصد در اینست بنویسند را بنویسند گفته **فرد**
 آب کند و آب بنویسند **مرمر** از پسته موش برل **فنا** اگر برین **بسته**
 اشارتی نمایند بر این **غریب** **لطافت** نمویک یکدو چرخ **دست** آخر
 این **بیت** **عادل** **مویک** **شعر** **روز** **شعر** **ی** **پراز** **ی** **سرمه** **کن**
دشمن **کالیو** **عقل** **کردم** **در** **غیر** **کشم** **سهمان** **نوا** **جو** **شیر** **را** **سوی**
سپ **را** **سوی** **کشم** **با** **کالیو** **فیه** **خه** **شبه** **شیب** **اش** **در** **لغظ** **فیه** **زبان**
 گفته **ما** **وزن** **شعر** **در** **ست** **کرد** **چنانچه** **رود** **گی** **گفته** **و** **اورا** **در** **خمن** **زبان** **که** **فرد**
 بودنی بودمی **پا** **رگون** **طل** **بر** **کن** **کوی** **پس** **سخن** **و** **از** **این** **بیت**
الک **شباع** **که** **در** **ان** **غیر** **کلمات** **بهم** **کرد** **ند** **چنانچه** **لغظ** **و** **از** **ان** **شعر** **طای** **ع**
دفع **ت** **شعر** **بر** **ک** **خ** **م** **ش** **ساکو** **و** **از** **ت** **بهر** **نامه** **فرد** **که** **نیز** **از** **ان**
بکشت **پراز** **و** **ب** **غیر** **سز** **کشت** **ج** **بهر** **شبه** **ت** **چنانچه** **لغظ** **را**
 بگذرد

بخلاف **فخر** **وضع** **استعمال** **کرده** **باشند** **نماید** **الحمد** **لله** **العلی** **الاعلی** **و** **صالح**
الک **و** **بهر** **شبه** **باشد** **غریب** **عبارت** **از** **ان** **لغظی** **در** **کلام** **باید** **بستند**
 نباشد **و** **بهم** **س** **اورا** **نماید** **شعر** **چنانچه** **شعر** **ی** **از** **ان** **بسته** **که** **بزرگ** **است**
و **پس** **کشم** **مردم** **با** **و** **بجود** **کرد** **چنانچه** **بهم** **است** **و** **در** **کشم** **نمود** **فرد** **را** **باشند**
ما **کم** **کاکام** **علی** **کاکاکام** **ع** **و** **خبر** **افرا** **نمود** **این** **چهره** **شمار** **جمع** **است**
مشرف **کرده** **مضامین** **از** **ان** **بیت** **بهر** **نموده** **با** **یک** **کشم** **بهر** **باین**
دکمه **سکویه** **بر** **باین** **شبه** **چنانچه** **مفهوم** **مکرم** **و** **در** **شعر** **صلیم** **صفا** **الف** **ط** **ع** **است**
پس **است** **تقصیدی** **چنان** **باشد** **در** **کلام** **ترب** **الف** **ط** **ع** **سواف** **ترب** **شعر**
بلا **الف** **ط** **ع** **مستدم** **و** **مهم** **و** **ام** **مهم** **در** **ان** **مصرع** **ع** **بهر** **را** **بسته** **افغان** **در** **ان**
باین **مهم** **بهر** **شبه** **است** **و** **پن** **رو** **شبه** **ع** **بهر** **را** **بسته** **از** **ان** **مهم** **افغان**
زاد **سکویه** **ایضا** **عبارت** **از** **ان** **بیت** **و** **ذات** **قصیده** **و** **غزل** **و** **غیر** **ها** **فایده** **است**

گزاره واضح شود اگر چه خبر در دست بر آید و چه اگر چه در غایت است
بهر حال اینه در پیش خواهد بود سخن سادگی گفته شد ابطا در این صفت
قادت در این طریق است که در کتب لغت و کلام و لغت و معنی
مشتمل ابطا و جلی باشد از ایشان نامند چنانچه بساطی ستم کرده
دل نبیند چنانچه گویند بر سرش استند باداه بناگشتش
در بیان در لغت که است که حکم چنانچه در دست گفته و از این چنانچه
در پیش سخن مطلع فایده صرع اول مطلع را در این استند از ابطا گویند که در
نامند و در صرع حساب نمایند چنانچه این خبر و در لغت و معنی
یاد می آید غم در بر نه بزم بر سرش آید بر در لغت و معنی
سر لغت است که ام می آید حکم نوری گوید شعر منقذ لغت بر دل
مجدوح و معنی و در معنی لغت است که نامند و نام که است که معنی

بیا

پندارند که از سر لغت است که نامند و نام که است که معنی
و با خبر بر سرش و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
در دست بر سرش و در معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت
بین را با فایده ساخته فایده صرع این است که نامند و نام که است که معنی
و از جمله لغت است که در لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت
در معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت
باید که در کتب لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت
از شرح در بیان است که نامند و نام که است که معنی لغت و معنی لغت
و به است فایده لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت
مطابق به جواب و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت
است و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت

دوم
سکه زر و سکه نقره
سکه زر و سکه نقره

کودت بزرگ و خانی که صفی با به کوه
شرط از این بابین فرط اذانه
آه آنکه بعضی بنده کشته چون
آه اینجور طالع از سر و سر

ملاحظه اند
مغلام دانه او را بیست سارند
سنداره شدند افسانه سازند
آه

چون از حقست سوزنست خله کرم
دو پنج کرم یاد اعلی یار کرم
کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی
کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی

بدرم کرم کرم کرم کرم کرم
بدرم کرم کرم کرم کرم کرم



فاخر از ابراهیم
مهر از علی

هر طبعی که در دریا جا
بهر طبعی که در دریا جا

بهر طبعی که در دریا جا
بهر طبعی که در دریا جا

فاخر از ابراهیم
مهر از علی

فاخر از ابراهیم
مهر از علی

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 شماره ۱۳۳
 تاریخ ۱۳۰۳
 تهران

محمد علی



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 شماره ۱۳۳
 تاریخ ۱۳۰۳
 تهران

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 شماره ۱۳۳
 تاریخ ۱۳۰۳
 تهران

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 شماره ۱۳۳
 تاریخ ۱۳۰۳
 تهران

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 شماره ۱۳۳
 تاریخ ۱۳۰۳
 تهران

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 شماره ۱۳۳
 تاریخ ۱۳۰۳
 تهران

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 شماره ۱۳۳
 تاریخ ۱۳۰۳
 تهران

سوار در ششم

چشم سفید
سعدی
سعدی
سعدی

روح کوچه
سعدی
سعدی

سوار قدیم که کعبه را بر سر قدمش می‌نهد
و با کمال صاف شمعش در داخل نمازخانه می‌نهد

بعد از آن در طریقه کعبه او را در هر مرتبه یک
صیغ و یک رسم یک قطره شفاف نمایند

حرکت است سوار در دندان

باج
سعدی
سعدی

ان ما را کعبه در بطوریکه اندازد
و فرموده اند ان الله عز وجل جبرئیل

چشم سفید
سعدی
سعدی
سعدی

